

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و یکم • دی ۱۴۰۱ • شماره پیاپی ۳۲۵ • ۴۸ صفحه

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نوجوان



سر بازترین سر دارد

ورزشی با آداب

خدا تو را دوست دارد
سگوی انتخاب رشته



باران بتر باران



دوست دارم که باران بیارد
 بر سر و روی یاران بیارد
 بامها را بشوید، بشوید
 روی سطح خیابان بیارد
 دوست دارم زیاد و کمش را
 قطره قطره فراوان بیارد
 تا که گنجشکها شاد باشند
 لابه لای درختان بیارد
 بی ملال و تکلف شب و روز
 بی تعارف و آسان بیارد
 دور و نزدیک، آنجا و اینجا
 بر سر این، سر آن بیارد
 گاهی آهسته و نم به نم، گاه
 تند و تیز و شتابان بیارد
 دوست دارم زمانی منظم
 و زمانی پریشان بیارد
 هم به من، هم به تو، هم به او، ما
 بر شما و... بر ایشان بیارد

کاش روی سیاهی تباهی
 بر گناهان پنهان بیارد
 بر دل و جان، دل و جان مردم
 با دل و جان، دل و جان بیارد
 آفریننده ام دوست دارم
 رحمتش را فراوان بیارد
 کوهی از ابرها جمع کرده
 باد، تا بر بیابان بیارد
 هم به دریای آرام آرام
 هم به رود خروشان بیارد
 تا معطر شود، دوست دارم
 بر مزار شهیدان بیارد
 مثل آغاز شعرم که بارید
 روی مصراع پایان بیارد

محمدحسن حسینی
 تصویرگر: شیوا قاضی

خانواده مجلات رشد همه
 تلاش خود را کرده است تا این مجله در
دسترس عموم دانش آموزان قرار گیرد و همه
 کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان
امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت:
 ۲۲۰۰۰ ریال



شواری برنامه ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف زاده، بابک نیک طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا نبی، عباس نورآبادی

نشانی دفتر مجله: تهران/ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۲۸۲-۲۰۰۸۹۹۵۹۶
 وبگاه: www.roshdmag.ir
 رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۲۸۲-۸۸۳۰-۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴
 ● دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش آموزی زیر را نیز منتشر می کند.
 رشد کودک، ویژه پیش دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان، رشد دانش آموز، برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد جوان، برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).
 آرای مندرج در مقاله ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

- مدیر مسئول: محمد صالح مَدَنی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان



رشد

آبر قهرمان واقعی

از دوران نوجوانی همیشه شاهد ابرقهرمانان متفاوتی بوده‌ام. ابرقهرمانانی که توسط شرکت‌های فیلم‌سازی و نویسندگان داستان‌های تصویری (کمیک استریپ) مثل سوپرمن، بت‌من، مرد عنکبوتی، آرنولد و... به نوجوانان جهان معرفی شده‌اند. ابرقهرمان شخصیتی است که دارای نیروی ابرانسانی و بیشتر از مردم معمولی است و ظاهراً از نیروهای خود برای بهتر کردن جهان یا دفاع از دیگران استفاده می‌کند.

البته در باطن شاید هدف آن‌ها از معرفی چنان قهرمانانی چیز دیگری باشد؛ مثل ترساندن مردم دنیا از قدرت ماورایی‌شان. بعضی از ابرقهرمانان توانایی‌هایشان بر پایه حرکات رزمی و جَم‌ورزی (ژیمناستیک) و دسته‌ای دیگر توانایی اصلی‌شان پرواز کردن است. تعدادی از آن‌ها نقاب بر چهره دارند، لباس‌های عجیب و غریب به تن می‌کنند، سرعت بالا دارند و از قدرت و زور ابرانسانی بر خوردارند. این قهرمانان هیچ‌گاه واقعی نبوده‌اند و از فکر و تخیل نویسندگان و کارشناسان به‌وجود آمده‌اند.

کم‌کم که بزرگ‌تر شدم، در دوران دفاع مقدس، با شخصیت‌های ویژه‌ای آشنا شدم. شخصیت‌هایی که با تمام وجودشان از ارزش‌های انسانی و دینی، از وطن و دینشان، و از مردمشان جانانه دفاع می‌کردند. در نظر من آن‌ها قهرمانان واقعی و حقیقی بودند. یکی از آن قهرمانان، شهید سردار حاج قاسم سلیمانی است.

نوجوانان دهه‌های هشتاد و نود خیلی خوش‌شانس بوده‌اند که در دوران نوجوانی‌شان یکی از ابرقهرمانان واقعی را با چشمان خود دیدند و درکش کردند. قهرمانی که لباس و نقاب و عجیب و غریبی نداشت. لباسش به رنگ خاک بود و همیشه به جای نقاب، لبخند و معصومیت ساده‌ای بر لبانش نقش بسته بود. او از مردم بود و کودکی‌اش را در روستا و نوجوانی‌اش را با کار و درس در هم آمیخته بود. هشت سال جانشانی او در دفاع مقدس و سال‌ها دفاع از حرم ائمه اطهار (س) فراموش نشدنی است. به گفته بسیاری از مردم، سردار سلیمانی ابرقهرمان واقعی دل‌های آن‌هاست.

علی اصغر جعفریان



با هم ببینیم

- ۱ آبر قهرمان واقعی
- ۲ دنیای خوش آب و رنگ
- ۴ عصر جدید
- ۷ قوطی‌های کاربردی
- ۸ نقش انرژی در بدن انسان
- ۱۰ بوی ماه دی
- ۱۲ آداب خوابیدن
- ۱۴ سربازترین سردار
- ۱۶ به تصویرها جان بده!
- ۱۸ گنجینه فین
- ۲۰ خدا تو را دوست دارد

کش مکش

نقطه صفر فتره ... ۲۱

من و میز پر پله! ... ۲۲

توصیه والدین

گیرازارا ... ۲۴

گیراز نوع سه پیچ

لکشان گردی

- ۲۷ جدول
- ۲۸ بازی‌های رایانه‌ای
- ۳۰ فصل گل کردن خلاقیت
- ۳۲ نقش را با عشق سوزن می‌زنند
- ۳۴ نرمش ذهن
- ۳۶ کوتوله‌های منظومه شمسی
- ۳۸ ورزشی با آداب
- ۴۰ سکوی انتخاب رشته
- ۴۲ دی ماه
- ۴۴ داستان نویسی
- ۴۶ قیمة نثار
- ۴۷ مرای هویج
- ۴۸ یک اتفاق آبی

کودکی

به کودکی که نگاه می‌کنم، خودم را در حیاط خانه‌مان می‌بینم که روی تخت در کنار خانواده‌ام نشسته‌ام. حیاط آب‌پاشی شده و عطر گل‌های خیس در آن پیچیده است. آفتاب روی لبه دیوار پرتقالی شده و در حال غروب است. دور هم هندوانه می‌خوریم و من از زندگی لذت می‌برم. شب که می‌شود روی پشت بام دراز کشیده‌ام و به ابرها نگاه می‌کنم. فانوس خانه‌ها روشن شده‌اند و نسیم عبور می‌کند. نور ماه روی صورت‌م می‌افتد، چشم‌هایم را می‌بندم و مادر بزرگ قصه می‌گوید. اگر باز هم نگاه کنم، خودم را در بالکن خانه می‌بینم که کتاب دوم ابتدایی را ورق می‌زنم و جلوتر از درس معلم، شعرها و قصه‌هایش را می‌خوانم. مراقبم لبه کاغذها تا نخورند و کتابم خراب نشود. کودکی من این‌طور گذشت. با علاقه عجیبی که به «خواندن» داشتم. با قصه‌های هزارویک شب، و شعرهای حافظ و سعدی که مادر یا خواهر بزرگ‌ترم برایم می‌خواندند. با قصه‌های شب رادیو، اولین شماره‌های کیهان بچه‌ها و کلاس‌های انشا که همیشه داوطلب خواندن انشاهایم بودم.

مریم فردی

مسیر

گفت‌وگو با راضیه تجار

دنیای خوش آب و رنگ

خانم «راضیه تجار» معلم و نویسنده است. نزدیک سی سال است که کلاس‌های داستان‌نویسی دارد. خیلی از شاگردان او حالا نویسنده شده‌اند.

جوانی

وقتی انقلاب شد، من ازدواج کرده بودم و مسئولیت بچه‌داری و معلمی هم داشتم. به طور تصادفی، یک آگهی در روزنامه دیدم. «حوزه هنری» از نویسندگان خواسته بود که داستان‌هایشان را برای آنجا بفرستند. من هم داستانم را فرستادم و به این ترتیب وارد حوزه هنری شدم. فضای جدیدی بود. برای اولین بار خودم را در میان نویسنده‌ها می‌دیدم. اعتماد به نفس زیادی پیدا کردم. تازه فهمیدم چه کار می‌خواهم بکنم و هدفم از نوشتن چیست. احساس می‌کردم مسیرم را به طور جدی پیدا کرده‌ام. از آن به بعد، ارتباطم را با حوزه هنری قطع نکردم. زمانی که با خانواده به شمال ایران رفته بودیم، هر سه‌شنبه خودم را به تهران می‌رساندم تا در جلسات داستان شرکت کنم. همکاری با نویسندگان حوزه برایم دلنشین بود. چون آن‌ها مذهبی بودند و من را به یاد پدرم می‌انداختند. دوباره حال و هوای کودکی در من زنده شده بود. دوباره عطر گل‌های باغچه‌مان را می‌شنیدم.

نوجوانی

صدای روزنامه‌فروش را می‌شنوم که در کوچه‌ها می‌گردد و من در حیاط خانه منتظر او هستم. صدای زنگ دوچرخه‌اش که نزدیک می‌شود، قلبم سریع‌تر می‌کوبد و صورتم هم‌رنگ رزهای باغچه می‌شود. مجله‌ها را که می‌خرم، مثل آدم تشنه‌ای که به آب برسد، آن‌ها را می‌خوانم.

در دبیرستان ادبیات و انشا را بیشتر از همه درس‌ها دوست داشتم. کم‌کم انشاهایم شبیه قصه می‌شدند. گاهی از شخصیت هم کلاسی‌هایم در قصه‌ها استفاده می‌کردم. وقتی انشا می‌خواندم کلاس کاملاً ساکت می‌شد و همه با دقت گوش می‌کردند. چند تا از انشاهایم را برای بعضی مجله‌ها فرستادم و چند جایزه هم گرفتم.

در یک دوره کوتاه خبرنگاری شرکت کردم. در آنجا داستانی نوشتم و به یکی از استادانم نشان دادم. او از من خواست هر هفته برای مجله بانوان داستان بنویسم، ولی قبول نکردم. اصلاً عجله‌ای برای چاپ شدن قصه‌هایم نداشتم. دوست داشتم قصه‌هایم را با حوصله و با احساس درونی بنویسم. استاد بعد از شنیدن نظرم گفت: «تو نویسنده خواهی شد.»

من دوز زندگی دارم!

زندگی بیرونی و زندگی

درونی. دنیای درون مرا تنها

می‌تواند در لب‌های کتاب‌های

قصه و رمان پیدا کرد. این دنیا

خیلی خوش‌آب‌ورنگ‌تر از دنیای

مجازی است. ای کاش نوجوان‌ها

سری‌هم به این دنیای جذاب

بزنند.



عصر جدید

مثلاً چقدر خسته شده‌ام. اوایل، بعد از ورزش ادای خستگی را در می‌آوردم و می‌رفتم آشپزخانه تا شربت، آب‌میوه‌ای چیزی نصیبم بشود، ولی یک‌بار مامان که کلی تحقیق کرده بود، پرید هوا: «کشف کردم چرا لاغر نمی‌شوی! اول اینکه بعد از ورزش تا نیم‌ساعت نباید چیزی بخوری، که چون تو خیلی چاق هستی، می‌کنیمش یک ساعت. دوم اینکه آدم

ماجرا از جایی شروع شد که دوستم **مهرداد** رفت برنامه «عصر جدید» و در محل معروف شد. عصر جدید یک مسابقه بود که در آن هر کس استعداد خاص خودش را به نمایش می‌گذاشت و اگر امتیاز لازم را می‌آورد، می‌توانست برود مرحله بالاتر و جایزه خوبی بگیرد. مگر من چه چیزم از مهرداد کمتر بود؟! پس من هم تصمیم گرفتم بروم عصر جدید. خیلی دلم می‌خواست استعدادهایم شکوفا بشوند. ولی یک مشکل داشتم. آن هم این بود که نمی‌دانستم اصلاً چه استعدادی دارم! خیلی فکر کردم: خوانندگی را که نگو. هر موقع شروع به خواندن می‌کردم، همسایه‌مان می‌آمد شکایت که قناری‌هایم دیگر از ترس تخم نمی‌گذارند.

ریاضی و حساب کتابم هم آن قدر افتضاح بود که همیشه در نانوایی برای دادن پول یک نان، چنان جمع و تفریق می‌کردم که تمام افراد داخل صف از خریدن نان منصرف می‌شدند و می‌رفتند. تا یک مدت هم نانوای، وقتی از دور مرا می‌دید، رنگش می‌پرید و یک نان مجانی برایم جدا می‌کرد تا مشتری‌هایش را از دست ندهد!

حرکت‌های نمایشی (آکروباتیک) و ورزشی مثل «نینجاتسو» که هیچی. راست کار خودم بود با آن شکم گنده و وزن زیاد. هی مامانم به من می‌گفت ورزش کن، تو که وزن کم نمی‌شود. لااقل زیاد نشود. من هم روی تختم دراز می‌کشیدم و همان‌طور که تلفن همراهم را وارسی می‌کردم، الکی می‌شمردم و هر از گاهی یک نفس عمیق می‌کشیدم که



وقتی ورزش می‌کند، باید حساسی عرق کند.»
و بعد هم نگاهی به سر تا پایم انداخت و گفت: «دریغ از یک قطره عرق، بدو بدو برو دوباره ورزش کن.»
بعد از آن قضیه دیگر بعد از ورزش مجازی‌ام تا یک ساعت از اتاقم بیرون نمی‌رفتم. یکی دو بار هم از خودم خجالت کشیدم و خواستم بارفیکس بزنم، که این قدر همه چی قلبی شده، بارفیکس از جایش در رفت و افتادم زمین. گرچه حورا می‌گفت: «از بس سنگین شده‌ای، «هموارساز» (بلدوزر) هم نمی‌تواند وزنت را تحمل کند، چه برسد به بارفیکس!»

از هنر خوش‌نویسی‌ام هم که دیگر برایتان نگویم؛ خرچنگ‌ها توی آن دست می‌زدند و قورباغه‌ها بشکن. آخرش بعد از آن همه فسفر سوزاندن و فکر کردن، گرسنه‌ام شد و رفتم چیزی بخورم. از آشپزخانه یک بسته از چیپس‌های خواهرم را برداشتم. روی مبل ولو شدم و خرچ‌خرچ کنان گفتم: «چرا من هیچ استعدادی ندارم؟»

همان لحظه حورا از اتاقش بیرون آمد. چیپسش را در دستم دید و جیغ کشید: «ما... ما... این حامد باز هم خوراکی‌های من را برداشته!» من هم مشت‌های دیگر چیپس در دهانم چپاندم و ادایش را در آوردم: «و... سی... ما... ما... من چقدر لوسم!» مامان نگاهی غضبناک تحویل داد: «تو کاری جز حرف زدن و ادادر آوردن هم بلد هستی؟» ناگهان چراغ‌های مغزم روشن شدند. با خوش‌حالی پریدم بغل مامان: «تو یک نابغه‌ای مامان!»

مامان از من فاصله گرفت: «باز این خل شد، خدا به دادمان برسد!»

بسته چیپس را دست حورا دادم: «قول می‌دهم دو بسته دیگر برایت بخرم.» و همان‌طور که سمت اتاقم می‌دویدم، شنیدم که می‌گفت: «جن زده شد!»

دفترم را برداشتم و پریدم روی تخت. با خودم فکر کردم: من حتماً در زمینه «شوخی‌پردازی روی صحنه» (استندآپ کمدی) موفق می‌شوم. ولی از کجا باید شروع می‌کردم؟ من که فقط بلد بودم ادای اعضای خانواده‌ام را در بیاورم! پس برای شروع همین خوب بود.

قسمت‌های بامزه و خنده‌دار رفتار هر کدام را نوشتم و تمرین کردم تا شب برایشان اجرا کنم و بگویم می‌خواهم بفرستم برای عصر جدید. چند ساعت تمرین کردم، بهترین لباسم را پوشیدم و قبل از شام اعلام کردم: «توجه توجه، امشب این‌جانب می‌خواهم برایتان «شوخی‌پردازی» اجرا کنم و بفرستم برای عصر جدید. بیا حورا، گوشی من را بردار و یک فیلم درست و حساسی از برادر خوش‌تبیبت بگیر.»

مامان و بابا با غرور و حورا با شک و تردید به هم چشم دوخته بودند. همگی روی مبل نشستند. حورا شروع به فیلم‌برداری کرد و من شروع کردم: «سلام. من حامد هستم؛ البته نه از نوع بهداشتش. امروز می‌خواهم درباره خانواده‌ام برایتان بگویم. یک خواهر دارم به اسم حورا. به نظر من حورا در بازیگری خیلی مهارت دارد و اگر این استعداد ذاتی را دنبال کند، خیلی موفق می‌شود.» حورا تردید را کنار گذاشت و با لبخند نگاهم کرد. ادامه دادم: «منتها خواهرم بیشتر اوقات چنان در نقشش فرو می‌رود که انگار نقشی در کار نیست. نقش‌های اصلی که او همیشه در خانه ایفا می‌کند، عبارت‌اند از: نامادری سفیدپرفی، خواهرهای بدجنس سیندرلا و گنج‌دور فیلم دزد عروسک‌ها.»

بابا بلندبلند قهقهه زد. مامان هم از خنده اشک به چشمانش آمده بود. پوزخندی به حورا زدم که از عصبانیت سرخ شده بود. ادامه دادم: «و دائم در حال جیغ و داد کردن است که مامان حامد این را برداشت، مامان حامد این‌طوری و...»

یکدفعه حورا از جایش بلند شد و با دستان لرزانش گوشی را روی میز گذاشت و گفت: «واقعاً با خودت چه فکری کرده‌ای؟ من دیگر فیلم نمی‌گیرم. معلوم است شوخی‌پردازی را با مسخره کردن اشتباه گرفته‌ای.» و راهش را کشید و به اتاقش رفت. گفتم: «این هم جنبه شوخی نداردها، لوس!»

مامان گفت: «حورا جان به دل نگیر دخترم.»

بابا گفت: «خیلی نازک نارنجی است، ولش کنید.»

مامان گوشی را برداشت و رویش را سمت من کرد: «وقتی رفتی عصر جدید، آن وقت به تو افتخار می‌کند. کدام را باید بزنم فیلم بگیرد؟ آهان، پیدایش کردم. ادامه بده.»

ادامه دادم: «حالا می‌رسیم به مامانم. مامان قبلاً همیشه با غذاهای جدید به استقبالمان می‌آمد و بعد از





خوردن چند لقمه با کلی ذوق می‌گفت: «می‌دانید اسم این غذا چیست؟» و مثلاً می‌گفت: «کوُمُراس.»

نیم‌ساعت بعد از خوردن آن غذا با آن مزهٔ خیلی عجیبش، همگی نوبتی حالمان بد می‌شد و دل‌پیچه و حالت تهوع می‌گرفتیم. تازه آن موقع بود که می‌فهمیدیم مخلوط غذاهای اضافی هفته

بوده که شامل کوکو، مرغ، آبگوشت و سالاد می‌شده و نام غذای جدیدمان با اول نام هر کدام ساخته شده بود! تا اینکه مامان تصمیم گرفت تغییراتی در آشپزی کردنش بدهد. در چند ماه گذشته، طفلی مامان خیلی زحمت کشیده است و از صبح تا شب در شبکه‌های اجتماعی فیلم‌های آموزش آشپزی غذاهای جدید را می‌بیند. چندین کتاب طرز تهیهٔ غذا و شیرینی از همسایه‌مان گرفته و همیشه در حال مطالعه است و می‌گوید «من خودم را وقف شماها کرده‌ام تا غذاهای خوش مزه بخورید، چون از سپیده‌دم تا نصف‌شب در حال آموزش و مطالعه هستم.» بندهٔ خدا مامان راست می‌گوید، چون آن‌قدر سرش برای آموزش شلوغ است که تا به خودش می‌آید، می‌بیند وقت شام شده و چیزی درست نکرده است. برای همین سریع یک نیمرو درست می‌کند و ما ماه‌هاست که داریم انواع غذاهای تخم‌مرغی را، از نیمرو و املت گرفته تا آب‌پز، می‌خوریم. راستش خیلی هوس کوُمُراس کرده‌ام!»

حواسم کاملاً به اجرایم بود که یک‌دفعه دیدم چیزی مثل فشنگ از کنارم رد شد. مامان سرخ سرخ شده بود و آمادهٔ آنکه آن یکی لنگهٔ دمپایی را سمت پرت کند. خدا به من رحم کرد که هدف‌گیری‌اش هم مثل آشپزی‌اش بود. نگاهی

به بابا انداختم که او هم مثل مامان سرخ شده بود؛ البته نه از عصبانیت، بلکه از فشاری که در طول شوخی‌پردازی من به خودش آورده بود تا نخندد و باعث ناراحتی مامان نشود! مامان جیغ بلندی کشید: «خجالت نمی‌کشی؟ وقتی دیگر غذا درست نکردم، حالی‌ات می‌شود.»

بعد هم گوشی را به بابا داد و گفت: «بفرما آقا، حالا می‌توانی با گل‌پسرت راحت بزنی زیر خنده و ما را مسخره کنی.» و همان‌طور که می‌رفت، گفت: «هیچ کس در این خانه قدر من را نمی‌داند!»

نگاهی به بابا انداختم که حالا به خاطر حرف‌های مامان از حالت خنده خارج شده بود و با اخم به من چشم دوخته بود. طوری گوشی را روی میز و دستش را زیر چانه‌اش گذاشت که انگار حریف می‌طلبید و می‌گوید: «آ...ی نفس کش!» خواستم موقعیت را ترک کنم، ولی نگاهش طوری بود که اگر دست از پا خطا می‌کردم، کارم ساخته بود. با ترس و لرز ادامه دادم: «و اما بابایم، بابایم همیشه کارت را می‌دهد مشتری خودش در کارتخوان بکشد. البته نه به خاطر احترام به مشتری، بلکه به خاطر اینکه بلد نیست چطوری از کارتخوان استفاده کند. همیشه هم کارت را برعکس می‌کشد.»

هنوز اجرایم تمام نشده بود، ولی وقتی دیدم بابا طوری به گلدان بزرگ کنار تلویزیون نگاه می‌کند و در دلش محاسبه می‌کند که هزینهٔ گلدان بیشتر است یا سر شکستهٔ من، دویدم سمت اتاقم.

بعد از آن روز تا یک هفته حورا با من قهر بود. مامان هم تا سه روز غذا نپخت و آخر سر با اصرار بابا و حورا کوتاه آمد. آن‌هم به خاطر تنبیه ویژه‌ای که بابا برایم در نظر گرفته بود: تا سه ماه از پول توجیبی خبری نبود. ولی بخش سخت ماجرا اینجا بود که تا دو ماه هم نباید به غذاهای پخته لب می‌زدم و باید یکسره سبزی و میوه می‌خوردم. عرضم به خدمتتان، بعد از آن ماجرا نه‌تنها پنج کیلو وزن کم کردم، بلکه کاملاً قانع شدم که بنشینم درسم را بخوانم.

بیشتر بخوانیم

قطار سنگی

در روستای «گل‌رود»، سال‌ها بود که بچه‌ها از قطار سنگی حرف می‌زدند؛ اما هیچ‌کس آن را ندیده بود. این کتاب، داستان چند نوجوان شهری است که به روستا می‌روند و می‌خواهند همراه دوست روستایی‌شان به دیدن قطار سنگی بروند. آن‌ها مدام باهم دعوا کرده و در مسیر ماجراهایی را تجربه می‌کنند. آیا اصلاً این قطار وجود خارجی دارد؟ و آیا آن‌ها به این قطار می‌رسند؟



نام مجموعه: روزهای برگ و باد

مؤلف: محمد میرکیانی

سال چاپ: ۱۳۹۸

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

تلفن: ۰۲۱۸۸۸۰۹۷۸۷

قوطی‌های کاربردی

کاردستی

هر روز در اطرافمان انواع قوطی‌های فلزی، مثل قوطی انواع کنسرو، تن ماهی و رب دور ریخته می‌شوند. می‌توانید آن‌ها را به وسایلی کاربردی تبدیل کنید و بارنگ آمیزی یا چسبانه کاری، زیبا و قابل استفاده سازید.

وسایل مورد نیاز:

قوطی فلزی خالی (رب، کنسرو و...)، کاغذهای رنگی و طرح دار، رنگ اکریلیک، قلم مو، ابر، چسب چوب، قیچی و مداد.

طرز ساخت:

برای ساخت یک جامه‌ادی رومیزی از سه قوطی در اندازه‌های متفاوت استفاده می‌کنیم. ابتدا سطح بیرونی و داخلی قوطی‌ها را با ابر یا قلم‌مو رنگ می‌زنیم. سپس طرح مورد نظر خود را روی آن می‌کشیم. می‌توانید از بافت‌های متفاوتی که خودتان ایجاد کرده‌اید نیز برای «چسبانه کاری» (کلژ) و تکه چسبانی استفاده کنید.

هر سه قوطی را به همین روش آماده کنید. سپس می‌توانید قوطی‌ها را در کنار هم، به هر شکلی که دوست دارید، بچسبانید و اجازه دهید به طور کامل خشک شوند. از این قوطی‌ها به عنوان جامه‌ادی، محل نگهداری کاغذ و جای دستمال کاغذی استفاده کنید.

حال شما عزیزان خلاقیت خود را به کار بگیرید و قوطی‌های کاربردی خود را بسازید.

سوئیا باوند
عکاس: محمدرضا لاریجانی



نقش انرژی در بدن انسان

مجید عمیق

ره آورد

انرژی مدام در بدن ما حرکت می‌کند، تغییر شکل می‌دهد و موجب روی دادن پدیده‌ها گوناگون می‌شود. بدن ما از انرژی به شکل‌های متفاوت استفاده می‌کند. به کمک انرژی حرکت می‌کنیم، می‌بینیم، حرف می‌زنیم و بدنمان را گرم نگه می‌داریم. انرژی سبب رشد اندام‌ها می‌شود.

انواع انرژی در بدن

همه انواع انرژی‌هایی که بدن ما مصرف می‌کند، به شکل «انرژی پتانسیل» (انرژی ذخیره‌شده) و «انرژی جنبشی» است. انرژی پتانسیل شامل دو نوع «انرژی شیمیایی» و «انرژی الکتریکی» و «انرژی جنبشی» هم شامل «انرژی‌های الکتریکی»، «انرژی گرمایی»، «انرژی نوری» و «انرژی صوتی» می‌شود.

انرژی شیمیایی

انرژی شیمیایی با خوردن غذا تولید و در بدن ذخیره می‌شود و اندام‌های بدن هنگام نیاز آن را مصرف می‌کنند. برای مثال، وقتی حرکت می‌کنیم این انرژی به انرژی جنبشی تبدیل می‌شود.

حس بینایی

وقتی پرتوهای نور از سطح یک جسم بازتابش می‌شوند، پس از عبور از بخش‌های متفاوت چشم سرانجام به شبکیه می‌رسند. گیرنده‌های حساس به نور واقع در شبکیه، این انرژی را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کنند که به صورت یک جریان الکتریکی به مغز می‌رود و پس از تفسیر شدن در مغز، موجب درک احساس بینایی می‌شود.

صحبت کردن و شنیدن

هنگام صحبت کردن تارهای صوتی بر اثر ورود و خروج هوا هنگام تنفس کردن به ارتعاش درمی‌آیند و صدا تولید می‌کنند. این انرژی صوتی پس از برخورد با پرده گوش، به انرژی جنبشی تبدیل می‌شود و در بخش حلزونی گوش به صورت علائم الکتریکی درمی‌آید. سرانجام هم از طریق عصب شنوایی به مغز منتقل می‌شود و صدا را می‌شنویم.

بیشتر بخوانیم

جهنم هیروشیما

بمباران اتمی هیروشیما در ۶ اوت سال ۱۹۴۵، اولین عملیات اتمی بود که در زمان جنگ جهانی دوم به دستور **هری ترومن**، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، علیه امپراتوری ژاپن انجام گرفت. در این عملیات روی شهر «هیروشیما» بمب اتمی انداخته شد که به ویرانی و کشتار گسترده شهروندان شهر انجامید. در این کتاب مصور در ۱۱ فصل کوتاه، به زبان ساده و روان، اطلاعاتی دربارهٔ بمباران اتمی هیروشیما به نوجوانان ارائه می‌شود.



نویسنده: جس برالیر مترجم: ذوالفقار دانشی
سال چاپ: ۱۴۰۰ ناشر: مؤسسه فرهنگی فاطمی

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۴۵۵۴۵

حس لامسه

گیرنده‌های حسی لامسه که در سطح پوست قرار دارند، در مقابل هر گونه تماس و واکنش، انرژی جنبشی را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کنند و مغز پس از دریافت پیام‌های الکتریکی آن‌ها را پردازش و تفسیر می‌کند. ما از طریق این اطلاعات، از داغ یا سرد بودن، زبر یا نرم بودن، و سبک یا سنگین بودن اشیایی که با آن‌ها در تماس هستیم، آگاه می‌شویم.

حس بویایی و شنوایی

گیرنده‌های حسی واقع در بینی و زبان، انرژی شیمیایی ذخیره‌شده را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کنند. این جریان الکتریکی از طریق عصب بویایی و چشایی به مغز منتقل می‌شود و پس از تجزیه و تحلیل در مغز، ما اطلاعات مربوط به حس بویایی و چشایی را دریافت می‌کنیم.

تأمین انرژی بدن

ما برای رشد کردن و انجام دادن هر نوع فعالیتی و زنده ماندن به یک منبع انرژی نیاز داریم که از طریق غذا خوردن به دست می‌آید. مواد غذایی دارای انرژی شیمیایی‌اند که درون آن‌ها ذخیره شده است و بدن ما طی فرایندی به نام «گوارش» آن را آزاد می‌کند. انرژی شیمیایی حاصل از غذا همراه جریان خون در سراسر بدن به گردش درمی‌آید. این انرژی به انرژی جنبشی تبدیل می‌شود و نیروی محرکه مورد نیاز اندام‌های بدن را تأمین می‌کند. انرژی در بدن برحسب واحدی به نام «کالری» اندازه‌گیری می‌شود. مقدار انرژی موجود در مواد غذایی به میزان پروتئین، کربوهیدرات‌ها و چربی آن بستگی دارد.

بوی ماه دی

شب درون قباب پنجره
در عبور ماه
بای پای برف روشن است
زیر نور ماه
بوی پر تقال در اتاق
شامگاه دی
عطر گرم مهر مادر م
بوی ماه دی
لای عطرهای آشنا
پر سه می زنم
من به دست های مادر م
بوسه می زنم

شیلان صلاح

دست مهربان

رنگ و بوی پونه های پای کوه
عطر بیدمشک ها
سرفی تمشک ها
بخشش سفید توت
فوشه نیب تک
برگ های سبز ترد
راز با شکوه پنگل بلوط ...
تابه یارشان می آورم
تا عبور می کنند
از برابر م
سبز می شود
جوانه می دهد
در فیال من
دست های مهربان مادر م

طاهره شهابی

شعر ماه

تاستاره ها
باختند شال نقره ای برای شب
شب پر از ترانه های عاشقانه شد
شعر ماه توی گوش پنجره
چاودانه شد

معصومه مرادی

پازل سپید

گنبد طلا
در میان اطلس سپید بر ف
دیدنی تر است
موضها و فرشها
صف به صف، رکوع و سطره‌های زائران
زیر سایه بان ابر
بوته‌ها و شافه‌های بر ف‌گیر
هر کدام قبابی از قشنگی و شکوه
هر کدام مثل تله‌های پازلی سپید
مثل عکس‌های قاص و بی نظیر
بوی فطرات تازه می‌دهند
در چنین فضای شاعرانه‌ای
نغمه‌نقاره‌ها
ناله‌های دل‌شکسته‌ها
ذکرها و عرف‌ها
شنیدنی تر است

زهرا داوری

گل باغ خوبی

پو فواهم با تو حال خود بگویم، جانمی یابم
و گریه‌ها کنم جای تو را، تنها نمی‌یابم
به جان و دل تو را چویم، اگر ناله پیش آیی
ز شادی دست و پاگم می‌کنم خود را نمی‌یابم
تعالی الله، چه گلزاری ست مس عالم افروزت
که گل در باغ فوی چون رقت زیبا نمی‌یابم
ندارد هیچ پروایی به حال زار مسکینان
کسی را از بتان مثل تو بی پروا نمی‌یابم
به کویت عاشقان مست اند، اما در ره عشقت
بسان فسر و دیوانه شیرا نمی‌یابم

امیر خسرو دهلوی

بیشتر بخوانیم

حرف آبی آخر

کتاب حاضر مجموعه‌ای از هجده شعر است برای نوجوانان. «پرنده بودن»، «مدادشعی بنفش»، «پارتی بازی» و «حرف آبی آخر» نام برخی از این شعرهاست. شعر اول از پرنده‌ای می‌گوید که می‌خواهد آواز جدیدش را برای درخت بخواند، اما... شعر دوم، داستان شمع و گل و پروانه است. شعر سوم درباره کارت قرمزی است که باید بازیکن بگیرد ولی کارت قرمز پارتی بازی می‌کند و... شعر آخر از خود کار آبی می‌گوید که هر شب حرف‌های دلش را برای دفتر می‌نوشت تا اینکه...



نام مجموعه: مجموعه شعر
برای نوجوانان
مؤلف: حسن تولائی
سال چاپ: ۱۳۹۸
ناشر: سروش
تلفن: ۶۶۴۹۳۶۲۲

رسیده

باز هم برایم از در رفت گفت
از تمام روزهای سفت گفت
داستان خاک و آب
بار و آفتاب
سبب من
سرد و گرم روزگار را پیشیده بود
زرد و سرخ
کاملار رسیده بود

سعیده موسوی زاده

رسم زندگی

حسین امینی پویا

آداب و آیین خوابیدن

خوابیدن یکی از مهم‌ترین بخش‌های زندگی ماست. معمولاً یک‌سوم از زندگی ما در خواب می‌گذرد. به‌علاوه این بخش از زندگی، به‌شکل عمده‌ای در دوسوم دیگر زندگی مؤثر است، تا جایی که نشاط روز و داشتن روحیه‌ی فعال برای کار و تلاش به اندازه، نوع و کیفیت خواب شبانه‌ی ما وابسته است.

آری خواب کافی در زمان مناسب، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سلامت روح و جسم است. به هر حال اگر بدانیم که بد خوابی، بی‌خوابی و دیگر اختلالات خواب، به‌راحتی ممکن است به آسیب‌های شدید منجر شوند، متوجه می‌شویم که این موضوع را باید جدی‌تر بگیریم و چه بهتر که با آداب آن آشنا شویم.

زمان خواب

خوابیدن باید به‌موقع و در زمان مناسب باشد. کسانی که برای بیداری خود و بهره‌برداری درست از اوقات زندگی برنامه دارند، زمان خواب خود را نیز به‌خوبی تنظیم می‌کنند.

ابتدا بدانیم که هیچ چیزی جای خواب شبانه را نمی‌گیرد. در تعالیم دینی نیز بر این موضوع تأکید شده است. «قرآن مجید» در عین حال که از خواب در شب و روز به‌عنوان یکی از آیات خدا یاد می‌کند (سوره روم، آیه ۲۳)، اما به‌روشنی اشاره می‌کند که شب زمان اصلی خوابیدن است: «اوست خدایی که برایتان شب را پدید آورد تا در آن بیارمید» (سوره یونس، آیه ۶۷).

بله بهترین زمان برای خوابیدن شب‌هنگام است و خواب روز در مجموع نمی‌تواند جایگزین خواب شب شود. این دو تفاوت بسیار دارند. درست است که خوابیدن روز، به‌ناچار بهترین روش تجدید نیرو برای افراد شب‌کار است، اما باید بدانید که این خواب تأثیر و کیفیت خواب شب را به هیچ وجه ندارد. نور روز و عواملی دیگر که البته چندان هم قابل حذف نیستند، عمق خواب و کیفیت آن را دستخوش تغییر می‌کنند.

دیر وقت نخوابیم

گرچه در شرایط امروز غالباً نمی‌توان خیلی زود خوابید، اما باید سعی کنیم شب‌ها، حداقل قبل از نیمه‌ی شب،

نکته‌هایی در مورد خوابیدن

● بلافاصله بعد از خوردن غذا نباید خوابید. لازم است یکی دو ساعت بعد از خوردن غذا به رخت‌خواب برویم. این هم مهم است که شام چه می‌خورید. وعده‌های سنگین و پرچرب می‌تواند خوابتان را دچار مشکل کند. البته خوابیدن با شکم خالی نیز توصیه نمی‌شود، زیرا موجب ضعف و لاغری است.

● دست‌شویی داشتن می‌تواند خواب راحت را از شما بگیرد. بنابراین بهتر است قبل از اینکه بخوابید، به دست‌شویی بروید. یکی دو ساعت قبل از خواب نیز هیچ‌گونه نوشیدنی نخورید.

● اتاق خواب باید تهویه مناسب و رطوبت کافی داشته باشد. یک محیط خواب ساکت، آرام و تاریک برای استراحت خوب شبانه ضروری است. چه بهتر که تلفن همراه خود را نیز خاموش یا از محل خوابمان دور کنیم.

● هنگام خواب حتماً از روانداز استفاده کنید، زیرا نیاز به پوشش هنگام خواب، در هر فصلی که باشد، از هنگام بیداری بیشتر است. بهتر است از تشک و روانداز اختصاصی و شخصی استفاده کنیم و هر کس در رخت‌خواب جداگانه بخوابد.

● مهم نیست جنس تشک فبری یا غیرفبری یا اصلاً یک تشک معمولی باشد و یا حتی کف اتاق بخوابید. آنچه اهمیت دارد احساس راحتی شماست.

● قطر بالش باید مناسب باشد. حجم قطر آن باید به اندازه‌ای باشد که بتواند گودی بین گردن و پشت سر ما را پر کند. بالش بلند سبب فشار آمدن به ستون فقرات گردنی خواهد شد.

● سعی کنید با وضو بخوابید. خواندن «آیت الکرسی» و تسبیحات فاطمه زهرا(س) نیز قبل از خواب توصیه شده است.

● بهتر است قبل از خواب دندان‌ها مسواک شوند. فضای بسته دهان هنگام خواب، در صورتی که آن را مسواک نزنید باشیم، محیط مناسبی برای فعالیت باکتری‌ها خواهد بود. می‌دانیم که باکتری‌ها با رطوبت، تاریکی و مواد پروتئینی میانه خوبی دارند و این‌ها همه در یک دهان مسواک نزنده وجود دارند.

در سیره پیامبر(ص) نیز آمده است که ایشان هر روز سه بار مسواک می‌زدند و یک نوبت آن قبل از خواب بوده است. همین‌جا خوب است این مورد را نیز از سیره و رفتار آن بزرگوار بیاموزیم.

امام باقر(ع) می‌فرماید: «هیچ وقت رسول خدا از خواب بیدار نشد، مگر آنکه بر زمین می‌افتاد و خدا را سجده می‌کرد» (سنن‌النبی، ص ۱۴۰).

ما نیز شایسته است هر صبح از اینکه خداوند فرصت تازه‌ای برای زندگی و تلاش به ما داده است، خدا را ستایش و شکر کنیم و بدین‌شکل روزمان را با توجه به خدا و تصمیم برای بهتر شدن و انجام کارهای نیک آغاز کنیم.

بخوابیم؛ یعنی از ساعت ده یا زده به رخت‌خواب برویم و تا سحر (کمی قبل از اذان صبح) بخوابیم. باید سحرخیز بود و به تماشای آفتاب نشست. دیدن طلوع آفتاب به قدری نشاط‌آور است که به‌عنوان روشی برای درمان افسردگی مطرح شده است. متأسفانه هستند افرادی که عادت کرده‌اند، بی‌جهت تا دیروقت بیدار بمانند. این کار را باید کنار گذاشت. باید خود را به خوابیدن به‌موقع در شب عادت داد.

مقدار و زمان خواب

در خواب نیز مثل هر کار دیگری نباید زیاده‌روی کرد. باید به‌اندازه خوابید. این زمان البته برای افراد متفاوت، بسته به سن، مزاج و نوع کار و فعالیت روزانه و نیز تغییر فصل‌ها متفاوت است، اما نوجوانان حداقل به هشت ساعت خواب نیاز دارند.

نوع خوابیدن

در تعالیم دینی دراز کشیدن به پهلو راست و نیز به پشت خوابیدن توصیه شده است (مفاتیح‌الحیاء، ص ۱۹۲).

و چه بهتر که خوابیدن بر پهلو راست و رو به قبله باشد. پیامبر(ص) نیز این‌گونه می‌خوابیدند. امام صادق(ع) می‌فرماید: «هرگاه رسول خدا(ص) می‌خواست بخوابد، مسواک می‌زد، به رخت‌خواب می‌رفت، بر پهلو راستش می‌خوابید و دست راستش را زیر گونۀ راستش می‌نهاد» (پیشین).

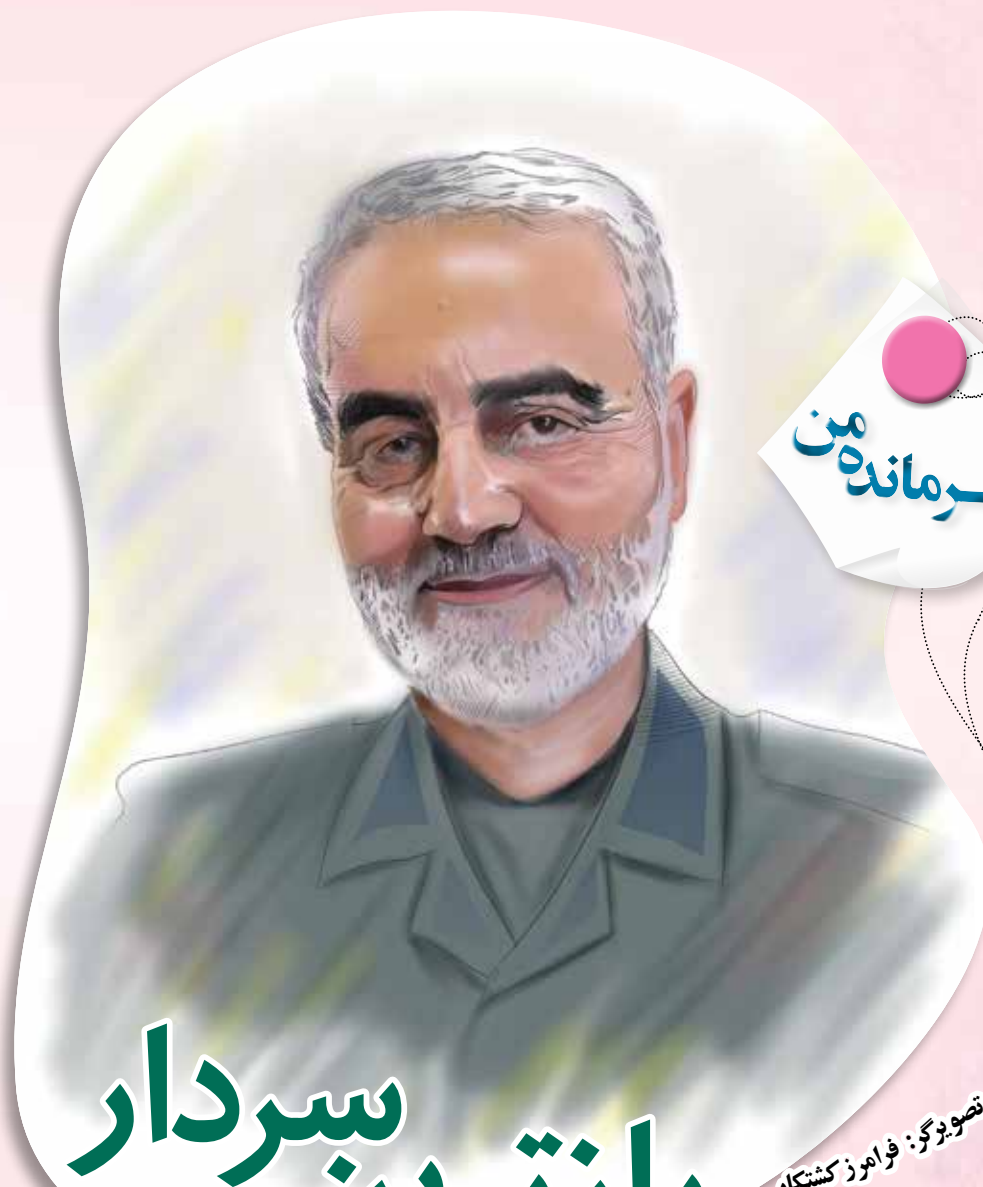
در مقابل به رو خوابیدن به‌شدت نهی شده است. پزشکی امروز نیز می‌گوید: در وضعیت خوابیدن روی شکم، قوس کمر و گردن به یک طرف افزایش می‌یابد و به‌تدریج ستون فقرات از موقعیت طبیعی خود خارج می‌شود. و نیز به علت روی زمین قرار گرفتن نقاط استخوانی بدن، سر زانوها، قفسه سینه و نوک انگشتان و تحت فشار قرار گرفتن آن‌ها، مشکلات مفصلی و تنفسی نیز پدید می‌آیند.

به‌علاوه به‌گفته پزشکان پوست، این نوع خوابیدن باعث چین‌وجروک پوست صورت نیز می‌شود. چرا که با فرو رفتن صورت در بالش و فشار آمدن به آن، پوست صورت فشرده و در گردش خون آن نیز اختلال ایجاد می‌شود. این شرایط به چین‌وجروک پوست صورت می‌انجامد.

خواب مکرره و مستحب

خوابیدن کوتاه پیش از اذان ظهر- قبل از ناهار- یعنی «خواب قیلوله» در متون اسلامی از جایگاه مطلوبی برخوردار بوده و مستحب است.

در مقابل «خواب بین‌الطلوعین»، یعنی خواب بین اذان صبح تا طلوع آفتاب و خواب نزدیک غروب نیز از خواب‌های ناپسند و مکرره شمرده شده‌اند.



فرمانده من

اصغر قنور

نصرتیگر: فرامرز کشتکار

سردار سربازترین

شهید قاسم سلیمانی

حالا دیگر خیلی از ما می‌دانیم که دنیا تغییرات زیادی کرده است. این تغییرات برای ملت‌ها و آدم‌هایی که سال‌ها تحت ظلم و ستم کشورهای ستمگر بوده‌اند، امید به آینده‌ای روشن را نوید می‌دهد. حالا دیگر معلوم شده است، آن‌هایی که شخصیت‌ها و قهرمان‌های پوشالی و کاغذی تولید می‌کردند، فقط برای ترساندن کشورها و ملت‌ها این کار را می‌کردند.

شاید در قرن حاضر هیچ انقلابی مثل انقلاب اسلامی ایران که به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به وقوع پیوست، نتوانسته است قهرمان‌های واقعی به وجود بیاورد. قهرمان‌های واقعی آن‌هایی هستند که از جان و مال و خانواده خود برای دفاع از مردمشان می‌گذرند. آن‌ها هرگز به خودشان فکر نمی‌کنند، بلکه با ایمان به خدا برای رهایی ستمدیدگان تلاش می‌کنند. یکی از این مردان بزرگ تاریخ ایران زمین، مردی است به نام شهید حاج قاسم سلیمانی!



فرمانده دل‌ها

معلوم است که همه ما او را می‌شناسیم؛ او را که سال‌ها گمنام و بی‌توقع خدمت کرد. وقتی لازم بود، به پاسداری از مرزهای کشور عزیزمان مشغول شد، و زمانی دیگر وقتی ستمکاران به خلق و پرورش قهرمان‌های دروغ‌پرداز و بی‌رحمی چون «گروه داعش» پرداختند، بی‌آنکه خیلی از ما بدانیم، با مردم و جوانان همین سرزمین به جنگ آن‌ها رفت و سال‌ها بعد با افتخار دستش را بالا آورد و گفت: «پایان داعش را اعلام می‌کنم.»



آنهایی که این سردار را از نزدیک می‌شناختند، می‌دانند که او هیچ وقت خود را اسیر پست و مقام و لباس نکرد. تنها لباسی که دوست داشت، رنگ خاک داشت. چون می‌دانست آنچه از هر انسان باقی می‌ماند، عمل خوب و بد اوست.

با هم مختصری از زندگی این سردار را مرور می‌کنیم. امیدوارم هر کدام از ما بتوانیم با سعی و تلاش و توکل به خدا، سردار قاسم سلیمانی دیگری برای کشور عزیزمان باشیم.

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی ۲۰ اسفندماه سال ۱۳۳۵، در روستای «قنات ملک» از توابع شهر کرمان، چشم به جهان گشود. وی پس از اخذ دیپلم به شغل بنایی مشغول شد و بعدها فعالیت خود را به عنوان پیمانکار در اداره آب کرمان آغاز کرد. بعد از انقلاب اسلامی ایران، عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و هم‌زمان با شروع جنگ ایران و عراق، چند گردان را در کرمان آموزش داد و به جبهه‌ها فرستاد. وی در دوره‌ای فرماندهی سپاه آذربایجان غربی را بر عهده داشت. شهید حاج قاسم سلیمانی در سال ۱۳۶۰ با حکم فرمانده وقت سپاه پاسداران، به عنوان فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله منصوب شد. وی در جنگ بعث عراق علیه ایران، از فرماندهان عملیات‌های والفجر ۸، کربلای ۴ و کربلای ۵ بود. عملیات کربلای ۵ از مهم‌ترین عملیات‌های ایران در دوران جنگ بود که موقعیت سیاسی و نظامی ارتش بعث را ضعیف کرد.

سردار سلیمانی بعد از پایان جنگ ایران و بعث عراق در سال ۱۳۶۷ به کرمان بازگشت و درگیر جنگ با اشرازی شد که از مرزهای شرقی ایران هدایت می‌شدند. شهید سلیمانی تا قبل از انتصاب به فرماندهی سپاه قدس، با باندهای قاچاق مواد مخدر در مرزهای ایران و افغانستان می‌جنگید. او در بهمن سال ۱۳۸۹ از سوی آیت الله خامنه‌ای، فرمانده کل قوای نظامی ایران، به درجهٔ سرلشکری که بالاترین درجهٔ نظامی ایران است مفتخر شد.

سردار قاسم سلیمانی از فرماندهان مبارزه علیه داعش در عراق و سوریه بود. داعش گروهی جعلی بود که به نام اسلام دست به جنایات فجیعی می‌زد. ایران برای حفظ امنیت و کنترل منطقه، مبارزه با این گروه را آغاز کرد. نیروهای تحت فرمان سردار قاسم سلیمانی، از جمله «لشکر فاطمیون» و «تیپ زینبیون» برای مبارزه با داعش و نیروهای شورشی راهی سوریه شدند. شرح جان فشانی‌های سردار قاسم سلیمانی و یارانش در یک یا چند صفحه نمی‌گنجد. اما همان‌طور که همهٔ مردم جهان و شما نوجوانان عزیز می‌دانید، فعالیت‌های سپاه قدس ایران در کنار دیگر مبارزان ضد گروه‌های وحشت افکن (تروریستی) در نهایت سبب شد داعش در کشورهای عراق و سوریه نابود شود.

دشمنان بزرگ اسلام و کشور عزیز ما که از شکست قهرمان‌های پوشالی‌شان خشمگین و در عین حال شگفت‌زده شده بودند، برای متوقف کردن خدمات و فعالیت‌های این سردار بزرگ و یارانش عاقبت به نیرنگ متوسل شدند. بامداد جمعه ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸، در حملهٔ موشکی پهبادهای آمریکایی به خودروی آن‌ها، در اطراف فرودگاه بغداد، سردار قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس، و ابومهدی المهندس، معاون حشدالشعبی و تنی چند از اعضای حشدالشعبی را به شهادت رساندند؛ غافل از آنکه هر نوجوان ایرانی یک سردار سلیمانی است. یادمان باشد برای اینکه هر کدام یک سردار سلیمانی باشیم، باید روح اسلامی و اعتقاد به مبارزه با ظلم و ستم را در خودمان تقویت کنیم و در پرورش آن بکوشیم.

بیشتر بخوانیم

خاطراتی کوتاه از زندگی سردار شهید سلیمانی

این کتاب دربارهٔ زندگی حاج قاسم سلیمانی و خاطراتی است که از وی به‌جامانده. در بخش نخست، زندگی‌نامهٔ او به‌طور مختصر آمده است. سپس مطلبی دربارهٔ رابطهٔ حاج قاسم با برادرش و بعد از آن، کارکردن او در هتلی در کرمان برای کسب درآمد شرح داده شده است. در بخش‌های بعدی، مطلبی دربارهٔ ازدواج او، رابطه‌اش با پدرش و جانبازان ارائه شده است. سردار در سیزده دی‌ماه

۱۳۹۸ در فرودگاه بغداد،

بر اثر اصابت موشک‌های آمریکایی به شهادت رسید.

نویسنده:

سید ابراهیم بنی‌هاشمی

سال چاپ: ۱۴۰۰

ناشر: ضریح آفتاب

تلفن: ۰۵۱۳۲۲۳۲۶۷۵



مورخ سیدخواه

هنرستان



تصویر تزئینی است.

آشنایی با رشته پویا نمایی (انیمیشن)

به تصویرها جان بده!

تا به حال مدرسه‌ای را تصور کرده‌اید که یکی از برنامه‌هایش دیدن کارتون و فیلم باشد؛ مدرسه‌ای که در کلاس‌هایش باید با دوستان بنشینید و کارتون و فیلم تماشا کنید و بعد کلی صحبت کنید و به جزئیات فیلم‌ها و کارتون‌ها بپردازید! زیاد تعجب نکنید!

سمانه حسن زاده دانش‌آموز یکی از همین مدارس است. سمانه اهل شهر میبد یزد است و در یکی از هنرستان‌های همین شهر رشته پویا نمایی (انیمیشن) می‌خواند. سمانه با لهجه شیرین یزدی درباره رشته پویانمایی می‌گوید: پویانمایی یا انیمیشن یکی از جذابترین رشته‌های هنری است. او می‌گوید: «چیزی که یک در دوران کودکی ما هنر سرگرم کننده و جذاب بود، امروزه به یک صنعت پر درآمد تبدیل شده است.» سمانه از همان دوران دبستان به استعداد هنری خودش پی می‌برد و تصمیم می‌گیرد رشته گرافیک را برای دوره دبیرستان انتخاب کند. او می‌گوید: «نقاشی و طراحی هایم از بقیه افراد خانواده‌ام بهتر بود. برای همین همه مرا تشویق می‌کردند رشته گرافیک را انتخاب کنم. خودم هم به گرافیک علاقه داشتم. اما درست زمانی که باید این رشته را انتخاب می‌کردم، با رشته انیمیشن یا پویانمایی آشنا شدم. این رشته برایم خیلی جذاب بود. اینکه می‌توانستم طراحی‌ها و نقاشی‌های را که می‌کشیدم متحرک کنم و از آن‌ها چیز جدیدی خلق کنم، خیلی عالی بود.»

● از سمانه می‌پرسم: «به نظرت چه کسانی می‌توانند وارد این رشته شوند؟»

□ اگر کسی تصمیم دارد وارد این رشته بشود، باید بداند، تنها علاقه داشتن کافی نیست، باید ذهنی خلاق و پویا داشته باشید. همین‌طور، قدرت طراحی قوی تا بتوانید برای نقاشی‌هایی که می‌کشید، داستان پردازی خوبی بکنید.



خوبی این رشته این است که الزامی ندارد شما برای کار، در شرکت یا اداری استخدام شوید. می‌توانید یک پروژه را قبول کنید و طبق زمان توافقی کار را در منزل انجام دهید.

● می‌پرسم: «تا به حال انیمیشن هم ساخت‌های؟»

□ می‌گوید: «یکی از تکالیف ما در پایان هر دوره، ساخت انیمیشن است؛ البته بعد از ارئه نمره هم می‌گیریم.»

● می‌پرسم: «این انیمیشن‌ها را با نرم‌افزار می‌سازید؟»

□ می‌گوید: «در ابتدا باید انیمیشن‌سازی روی کاغذ را انجام دهیم تا طراحی مان خیلی خوب شود. بعد وقتی با نرم‌افزارهای مخصوص انیمیشن‌سازی آشنا شدیم، کم‌کم با کامپیوتر کار می‌کنیم. یکی از کارهایمان هم انیمیشن‌سازی با عروسک است. عروسک‌ها را خودمان درست می‌کنیم. بعد از حرکت‌های آن‌ها عکس می‌گیریم و با کامپیوتر انیمیشن را می‌سازیم.

برای موفق شدن در این رشته، باید خوب درس بخوانید و انیمیشن و فیلم‌های زیادی ببینید. همین‌طور، باید مهارت کار تیمی را هم خوب بلد باشید. انیمیشن هم درست مثل فیلم، تهیه‌کننده، کارگردان و سایر عوامل را دارد؛ با این تفاوت که می‌توانید کلی اغراق چاشنی کار کنید.

سمانه می‌گوید: «فراموش نکنید که برای ورود به این رشته، بیشتر هنرستان‌ها، علاوه بر شرط معدل، آزمون ورودی هم دارند. پس خوب درس بخوانید.»

درس‌های تخصصی این رشته

طراحی حرکت، کامپیوتر انیمیشن (۱) و (۲)، ادبیات داستانی، فیلم‌نامه‌انیمیشن، بازیگری و حرکت، کارگاه انیمیشن (۱) و (۲)

کارآموزی

ادامه تحصیل

فارغ التحصیلان رشته انیمیشن به منظور ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی می‌توانند در دوره پیش‌دانشگاهی هنر شرکت کنند و جذب دانشگاه صدا و سیما و مراکز آموزش عالی در سطح کشور شوند.

آنچه یاد می‌گیرید

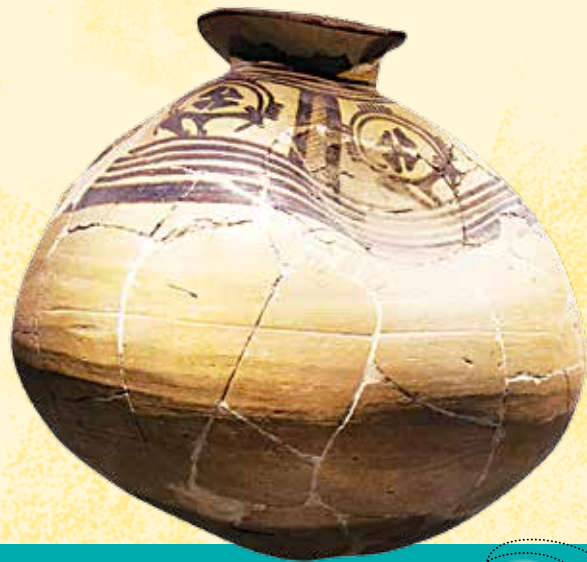
توانایی طراحی انسان، حیوان و اشیا
توانایی متحرک‌سازی تصاویر انسان، حیوان و اشیا
توانایی ساخت انیمیشن با تکنیک‌های دوبعدی و سه‌بعدی
توانایی کار با نرم‌افزارها برای ایجاد حرکت، صدا و تدوین
توانایی نگارش داستان و تبدیل آن به فیلم‌نامه

شغل‌ها

تکنسین در متحرک‌سازی انیمیشن در فیلم‌سازی،
تکنسین در طراحی شخصیت در فیلم‌سازی،
تکنسین در طراحی فضا و صحنه‌پردازی در فیلم‌سازی،
تکنسین در طراحی عروسک و متحرک‌سازی در فیلم‌سازی،
کار در مؤسسه‌های فرهنگی و شبکه‌های تلویزیونی.



پویش کنیم و با اولین پویانمایی در دنیا آشنا شویم



یادگاری کهن سال

قدیمی‌ترین اشیای موزه از تپه‌های باستانی متفاوت، به‌خصوص «تپه سیلک» کاشان، به موزه آمده‌اند. سیلک اسباب و وسایل ایرانیان هشت هزار سال پیش را در دل خود نگه‌داشته بود. شاید عجیب باشد که کهن‌سال‌ترین وسایل بازمانده از مردم شهر همین سفال‌های شکننده و آسیب‌پذیر هستند. تپه سیلک محل شکل‌گیری قدیمی‌ترین شهر ایران بوده است. آیا می‌دانید نقش روی این ظرف سفالی چیست؟

هشت هزار سال است که در شهر کاشان زندگی شهرنشینی جریان دارد و کاشانی‌ها در طول همه این سال‌ها با سلیقه و ذوق مشغول تولید بهترین و زیباترین صنایع ایران بوده‌اند. اما نتیجه این همه سال تلاش را کجا می‌توان دید؟ بهترین مکان‌ها برای تماشای مرغوب‌ترین صنایع و آثار هنری مردم این شهر، «موزه ملی کاشان» است. موزه ملی کاشان در گوشه خلوتی از باغ تاریخی فین قرار دارد. برای رسیدن به موزه باید از صدای شرشر آب، سایه درختان و نقاشی‌های دیواری بناهای باغ گذشت و به ساختمان موزه ملی کاشان پا گذاشت. برای تماشای آثار این موزه باید وقت کافی داشت، چرا که بعضی از آن‌ها بهترین نمونه‌ها در نوع خود هستند. از سفال‌های کهن‌سال و کاشی‌های براق تا پارچه‌ها و فرش‌های بی‌نظیر کاشانی که چشم و دل بسیاری به دنبال آن‌هاست.

موزه

گنجینه فین

آشنایی با موزه ملی کاشان،
راز یک تمدن هشت هزار ساله

فاطمه زیدی



بهترین تحفه

زمانی نه چندان دور بهترین فرش‌های ایران در شهر کاشان بافته می‌شدند. تا آنجا که کارگاه‌های فرش‌بافی شاهان صفوی که فرش‌هایشان معمولاً به مهمانان خارجی هدیه داده می‌شدند، در کاشان قرار داشتند. این فرش‌ها که نمونه‌شان را می‌توانید در ویتترین‌های موزه ملی کاشان ببینید، به‌خاطر طرح زیبا، رنگ‌بندی دل‌نشین و بافت ظریفشان زبانزد بودند و از جمله بهترین هدیه‌هایی بودند که مهمانان دربار صفوی با خود می‌بردند.

بافندگان ماهر

کاشانی‌ها بافندگان کاربلدی بوده و هستند؛ چه وقتی پشت دارهای قالی می‌نشینند و بر تارها گره می‌زنند و چه وقتی دست به بافت پارچه می‌برند. در طول تاریخ از کارگاه‌های پارچه‌بافی کاشان محصولات بیرون آمده که با آن‌ها گران‌بهارترین لباس‌ها را دوخته‌اند. کاشانی‌های پارچه‌هایی ریزباف از ابریشم می‌بافتند و با رشته‌های طلا بر آن‌ها نقش‌های زیبا می‌انداختند. آن‌ها در بافتن پارچه‌های مخمل، زری، شعر و پارچه ابریشمی ماهر بودند.

شغل خانوادگی

بعضی معتقدند که نام کاشی از شهر کاشان گرفته شده است. خاک مرغوب و کاشی‌سازان ماهر، کاشان را برای سال‌ها به پایتخت کاشی ایران تبدیل کرده بودند. کاشی‌پزی در شهر کاشان شغلی خانوادگی بود و محصولات آن‌ها به سراسر ایران فرستاده می‌شدند.

کاشی‌سازان کاشانی روش کارشان را مانند یک راز در دل نگه می‌داشتند و آن را فقط به اعضای خانواده خود می‌گفتند.



ظرف‌های آیینی

از جمله کارهایی که کاشانی‌ها در آن خبره بودند، ساخت وسایل فلزی و قلم‌زنی روی آن‌ها بود. استادان قلم‌زن با ضربه‌های چکششان صفحه‌های مسی را به هر شکلی که می‌خواستند در می‌آوردند و سپس با چکش و قلم‌های ظریف بر بدنه آن‌ها نقش می‌انداختند. از این ظرف‌های زیبا فقط برای پخت و پز استفاده نمی‌شد، بلکه آن‌ها را در مراسم مذهبی و یا رسمی به کار می‌بردند.

خداتورا دوست دارد



لحظه‌های
فیروزه‌های

مجید ملامحمدی
تصویرگر: حسین آسیوند

داشتیم تند راه می‌رفتم. به هیچ کس هم توجهی نداشتیم. شاید چند نفر از دور و نزدیک به من سلام کردند، اما من سفارش رسول خدا(ص) را به جا نیاوردم که سلام مستحب است و جوابش واجب. چون حواسم به کلی پرت بود.

آفتاب با حرارت زیادی توی کوچه‌های شهر قدم گذاشته بود. به رودخانه رسیدم. آب آن لقلق کنان به طرف جلو می‌دوید. چشم گرداندم تا زیر سایه درختی بنشینم. یک تک درخت نخل بود که زیر سایه‌اش نشستیم.

دشداش‌ها را بالا دادم و پاهایم را توی آب خنک رودخانه بردم. دلم حسابی گرفته بود و بیخ گلویم یک بغض بزرگ چسبیده بود. یاد سخنانی افتادم که عمو بشیر به من گفته بود.

– جعفر جان! یک روز پیامبر خدا (ص) در میان دوستانشان نشسته بودند که فرمودند: می‌دانید دزدترین دزدها کیست؟ آن‌ها گفتند: نه، نمی‌دانیم! فرمودند: کسی که از نمازش بدزدد.

از عمو بشیر پرسیدم: «یعنی چه عمو؟!»

او انگشت‌های بلند و کشیده‌اش را روی ریش سفیدش کشید و با صدای درشتی جواب داد: «یعنی اینکه نمازش را کامل نخواند، تند و تند ذکر آن را بگوید و خم و راست شود. انگار که کسی دنبالش کرده است. یعنی اینکه حضور قلب نداشته باشد و حواسش به جاهای دیگر باشد.»

همان جا دلم هری پایین ریخت. فوری برخاستم. سر و رویم پر از عرق ریزه شد. نعلین لیف خرمایی‌ام را پوشیدم. عمو بشیر که به عصایش تکیه داده بود پرسید: «کجا با این عجله؟»

گفتم: «می‌روم نخلستان هوایی عوض کنم!»

حالا آمده بودم به رودخانه کنار نخلستان، اما دلشوره داشتم. هوا برایم خفه بود. به آب زلال و پرشتاب نگاه کردم. خودم را در آب دیدم. فوری گفتم: «چهل سال از خدا عمر گرفتی، پنج تا بچه داری، اما بعضی وقت‌ها دزد نماز ... خدایا!»

دانه‌های درشت اشک توی کاسه چشم‌هایم جمع شدند. همه نفسم را رها کردم که آرام شوم، نشدم. دوباره حرف‌هایم را تکرار کردم و گریه‌ام بیشتر شد.

صدایم را توی گلویم انداختم و گفتم: «خدایا! من بعضی وقت‌ها نمازهایم را تند خوانده‌ام، اما نمی‌دانستم که این کار اشتباه است. فکرم جاهای دیگر بود. من گاهی رکوع و سجده‌هایم را با عجله می‌خواندم. من آدم بدی هستم!»

ناگهان دستی از پشت روی شانه‌ام نشست. هول کردم و برگشتم. عمو بشیر بود که با مهربانی نگاهم می‌کرد. او به سختی راه آمده بود تا به من رسیده بود. لابد نگرانم شده بود. عمو بشیر عصایش را زیر بغل گرفت و گفت: «جعفر جان! تو مرد خوبی هستی، چون همیشه نمازهایت را سر وقت می‌خوانی. حالا هم به

اشتباه‌هایت پی برده‌ای که مطمئنم خدا تو را دوست دارد.»

به او گفتم: «یعنی من دزد نماز نیستم؟!»

خندید و گفت: «نه عمو جان این چه حرفی است که می‌زنی! دزد نماز کسی است که هر چه به او بگویند باز هم کار خودش را بکند و به نصیحت بزرگ‌ترها اهمیت ندهد.»

او دوباره خندید و من هم صدای خنده او خندیدم. یک جفت مرغابی زیبا توی رودخانه به طرف من آمدند و با خوش حالی بال‌هایشان را بالا گرفتند و قاقا کردند.

کلاس مگکش

• مجید رحمانی صانع

نقطهٔ صفر خنده





من و میز بد پیله!

• مصطفی مشایخی

همیشه دستم یا قسمتی از سر و صورتم زخمی بود؛ نه اصلاً بپه و روپکی نبودم که از درخت بالا بروم یا از روی پله‌ها پایین بیروم. پایه میز ناهارخوری با انگشت‌های پایم ناسازگاری داشت و روزی نبود که فریادم را به گوش فلک نرساند. صبح انگشت شستم به آن گیر می‌کرد و با سر روی زمین می‌افتادم. عصر انگشت کوچک پایم گرفتارش می‌شد و دردی به جانم می‌زد که نگو و نپرس. پدرم وقتی دید دارم از دست می‌روم، رخت نهار فبر کرد و پایه میز را به شکل استوانه در آورد، اما خایره‌ای نداشت؛ زیرا باز هم پنبه پایم به آن گیر می‌کرد. پنج شش بار میچ پایم از جا در رخت و چند بار هم طوری افتادم زمین که بینی‌ام روی صورتم صاف شد. برایم دمپایی جلو بسته فریادند که آن هم زیاد تاثیر نداشت.

یک روز پدرم آمد و فبر آورد که به شیراز منتقل شده است. گفت آنجا در یک خانه سازمانی مستقر می‌شویم که اثاث و اسباب هم دارد و لازم نیست چیزی ببریم. با شنیدن این فبر مسرت‌بخش چند بار بالا و پایین پریدم و از اینکه دیگر پایم به پایه آن میز برپيله و سمج گیر نمی‌کند، فوشال بودم. وقتی رختیم و دیدم خانه سازمانی میز ناهارخوری ندارد، نفس راحتی کشیدم. با فیال راحت راه می‌رفتم و زخم‌هایم رو به بهبود بودند.



سردسته کلاس

• بنداقچه مصطفی

بین همه کلاس سردسته شدم
مسئول نکات ریز و برهسته شدم
مبصر شدم چه بود؟ گیر الکی
از گیر سه پیچ دارنم فسته شدم

هر بچه مصل که شما می‌بینی
از ترک و لر و ارآکی و قزوینی
چون بیست شدم، همه سرم ریفته‌اند
یک نمره بیست، این همه شیرینی؟!

از آفر صف پرید اول چون بار
یک‌دفعه ز هر طرف درآمد فریاد
در بوخه مدرسه زد و بپه ز رنگ
باگیر سه پیچ بپه‌ها گیر افتاد





مشغول بازی با «پی اس» هستم که بابا از فوآب
بعد از ظهر بیدار می شود و می گوید: «ممسن بابا! صدای این
> دستگاه کم باشه، آزمایش نمی میرن؟ این پیه آفه؟ هی
همدیگه رو می کشن و زنده می شن. قبیح فشنونت با
این هنرفرات می ریزه. آرم و اقیعیت و مبارزو
تشقیص نمی ده. بعد هی آمار بر ۳ و ۳ نایت می ره
بالا»

مامان از آشنپز فانه می گوید: «به بچه ۴ این بچوری نگو.
ممسن آشغالا رو ببر، قربونت.»
بابا روزنامه را می گیرد سمت مامان و می گوید: «بگیر
این رو بفون تا بفهمی این بازی های فشن، چی کار
می کنه با آرم.»

بازی را عوض می کنم. مامان یگوه می گوید: «فوتبال
رو هم تو این بازی می کنی؟ پاشو برو پارک، فوتبال
بازی کن، بزار یه دیس ماکارونی ظهور هضم بشه.»
بابا می گوید: «با چهار تا ته دیگ سیب زمینی.»
> دستگاه را فاموش می کنم. می فواهم برو ۳ بیرون که
بابا داد می زنه: «کجا آقا؟ کجا؟»
می گویم: «پارک دیگه.»

بابا می گوید: «اول ببین مامانت فرید ندره، بعد برو.»
مامان می گوید: «دو تا نون بگیر.»
در را باز می کنم که مامان می گوید: «گوشیت رو باز
می فوای شوت کنی؟»

می گویم: «هالا یه بار گوش از بیب من افتاد، ول
نمی کنید دیگه.»
گوشی را می گزارم روی میز. توی پارک دوستم می دور
سمتم که بیا مادرت باهات کار دارد. گوشی اش را
می گیرم.

مامان می گوید: «زودتر نون بگیر بیار تا تموم نشده.»
نان را که می دهیم دست بابا می گوید: «این همه
پول آدم گوش می فریدم که مادرت زنگ بزنه به پسر
غریبه!»

نمی دانم چه بگویم. می آیم پایین در را که باز می کنم
مامان از آیفون می گوید: «آشغال، یادت رفت

توصیه والدین

• فرزانه مصیبی

«دوباره»

هاجی هجی، همسایه کناری که از جلوی خانه رد می شود،
سر تکان می دهد و زیر لبی می گوید: «بچه رو چه بچوری
صدای کنه!»

می گویم: «سلام حاجی ... به من گفتت آشغال، اون
که ساعت ۹ ...» حاجی می رود. آشغال را می برم و
برمی گردم خانه و می نشینم کنار بابا. بابا می گوید: «تو
مگه درس و زندگی ندری.»

می روم سراغ دختر و کتابم. مامان می گوید: «باز دیدی
من کار دارم درس فون شدی؟ برو فرش آشنپز فونه
رو از بالکن بیار.»

دختر و کتاب را جمع می کنم و فرش را می آورم.
مامان می گوید: «دست به سیب زمینی سرخ شده ها
نزن، کم می یار، مهمون داریم. میوه ها را به هم نریز.
اصلاً نفواستم، برو بیرون!»

می روم سمت دور فرمان (کنترل). بابا زودتر آن را
برمی دارد و صدای اخبار را زیاد می کند. می روم توی
اتاق. بابا در اتاق را باز می کند و می گوید: «داری
چی کار می کنی تنهایی؟ نکنه افسرده شدی؟ یه مقاله
فونم ...»

• تصویرگر: فرامرز کشتکار

گیربازار!

• شروین سلیمانی

پنهان و آشکار به ما گیر می‌دهند
روزی هزار بار به ما گیر می‌دهند
باور نمی‌کنند که ما رشد کرده‌ایم
چون طفل شیرخوار به ما گیر می‌دهند
در خانه، در کلاس، سر صف، ته حیاط
کلی بزرگوار به ما گیر می‌دهند
مادر، پدر، مدیر، معاون، دبیرها
در اوج اقتدار به ما گیر می‌دهند
حتی اگر شبی بنشینیم توی غار
آن‌ها درون غار به ما گیر می‌دهند
نه، نه، نکن، نگیر، نفور، پانشو، نرو
تا حد انفجار به ما گیر می‌دهند
از ابتدای مهر برای دو فط کتاب
تا آخر بهار به ما گیر می‌دهند
ما از هیوم جزوه و دفتر کلافه‌ایم
با این همه فشار به ما گیر می‌دهند
این شعر را سرودم و گفتم به فود، پسرا
هی دور برنار به ما گیر می‌دهند!



زندگی به من
گیر داده است
کار و مدرسه، تلاش و ورزش و برو برو
نان بگیر و درس هم بفوان، قدم قدم جلو برو
نوهوانم و هنوز وقت خوردن و لمیدن من است
وقت گشتن و سفر
ساندویچ و سینما
دور و دور و دوست بازی و ... فاصله
دوره پیردن و هیپدن من است
زندگی سؤال می‌کند:
«پس حرف چه می‌شود؟»
من جواب می‌دهم:
بی‌خیال!
نوهوانم و هنوز
شصت سال وقت مانده گیر یک حرف بیفتنم و ... تمام
دیگران اگر برایشان سواد و کار و کوشش و حرف، موم
شده، به من چه فب!
زندگی برای من فوشی و تنبلی ست
گرچه مثل لنگه کفش پاره‌ای
هی ازین طرف به آن طرف بیفتنم و ... تمام

زندگی به من گیر داده است
• سعیده موسوی زاده



بیشتر بخوانیم

لیخد باکلاس: نصاب الصبیا خندان

مجموعه «کتاب‌های خندان» نقیضه‌ای است بر کتاب‌های ادبی کهن. نقیضه شکل طنز آمیز یک کتاب است که در آن، سبک نوشتاری و زبان کتاب اصلی را حفظ می‌کنند، اما محتوای آن به روز می‌شود. این کتاب نقیضه‌ای است بر کتاب «نصاب الصبیا» که در قرن هفتم هجری قمری برای آموزش کودکان نوشته شده است و چندصد سال در مکتب‌خانه‌ها آن را تدریس می‌کردند.



نام مجموعه: کتاب‌های خندان
نویسنده: اسماعیل امینی
سال چاپ: ۱۴۰۰
ناشر: مؤسسه فرهنگی
مدرسه پرهان
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۰۰۳۲۴

گیر از نوع سه پیچ

اعظم سبحانیا

زور مجازی

مسعود موسوی زاده



دانشگاه تهران، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع کارشناسی ارشد، تهران، ایران
 دانشجوی دکتری، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 دانشیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران
 استادیار، دانشکده مهندسی مکانیک، مقطع دکتری، تهران، ایران

مامان و بابای فوبی! الان که این نامه را برایتان می نویسم شما فانه نیستید. مرا میبورد کرده اید درس هایم را بفوائتم تا وقتی برگردید سوال پیچم کنید. از صبح تا شب هر کاری کنم به من گیر می دهید:

- چرا فوایدی؟! درس فوندی؟ چرا تلویزیون نگاه می کنی؟! درس فوندی؟ چرا فوتبال بازی می کنی؟! درس فوندی؟ چرا نفس می کشی؟! درس فوندی؟ و ... وقتی برای دوستم درد دل کردم گفت: «به این نوع گیرها می گویند گیر سه پیچ. من هم مثل تو هستم.»

گفتم: «فب این گیر سه پیچ یعنی چی؟»
 دوستم گفت: «فودم نمی دونم، ولی هر چی هست گیر جالبی نیست.»
 امروز وسط درس دادن به معلم گفتم: «گیر سه پیچ یعنی چی؟»
 معلم به جای جواب دادن بدفور نگاهم کرد و گفت: «همین گیری که الان موقع درس دادن به من می دی و وقت من رو می گیری. بزن توی گوگل پیدا کن.»
 می فواستم بگویم: «اینترنت توی فانه به فاطر درس فواندن قطع است.»
 که نگفتم.

موقع برگشتن سر کوفه رفتم پیش مش اسراله که همیشه موقع داشتن مشتری هم سرش توی گوشی بود. گفتم: «آقا اسراله، می شه بنزید توی گوگل و معنی گیر سه پیچ رو به من بگیرد؟»
 مش اسراله ظرف ماست را داد دست فانمی و گفت: «می شه ده هزار تومن.» گفتم: «چی می شه ده هزار تومن؟!»
 - همین گیر سه پیچی که به من الان داری وسط هزار تا کار و مشتری بشینم اینترنت مصرف کنم و معنی پیدا کنم.

هیچ وقت فکر نمی کردم گیر سه پیچ این قدر گران باشد. آدمم فانه دیدم روی یک برگه نوشتید: «پنج دقیقه غذا می فوری می ری سر درسات. درس بفون. با توام بپه! درس بفون. نری سراغ فوتبال! درس بفون.»
 فدا و کیلی کجای عالم دیده اید تاها فوردن که به سلامتی آدم ربط دارد، پنج

دقیقه باشد! به عرفشان برسانم گیر دارم به کتابها. باور کنید. فیلی هم سعی کردم، ولی یک کلمه هم نفهمیدم. چون این گیر سه پیچ آمده بود و نشسته روی مفم و تاب می فورد. احتمالاً وقتی به فانه بیابید من فوایم. فواهشن بیدارم نکنید. فقط لطف کنید بگردید توی گوگل و معنی این گیر سه پیچ ذلیل شده را برابم پیدا کنید. هم فودتان متوجه می شوید که نباید به من گیر سه پیچ برهید، هم من معنی اش را می فوهمم و راحت می شوم. راستی یک فکر دیگر هم آمده توی سرم. چرا گفته اند گیر سه پیچ؟ چرا نگفتند چهار پیچ یا پنج پیچ؟ قربانتان. پسر درس فوان شما.





زمین ما همان طور که با سرعت دور خودش می‌چرخد و چنان ماه همان طور که دور زمین می‌چرخد، این شعر را با هم برای فور شید می‌خوانند:

صدقه بلاگردونتم
تا چون دارم قربونت
شمع و چراغ و برقم
دور سرت بپرشم

ککشان‌گردی

بخش علمی

• مهدی فرج‌اللهی
• تصویرگر: مهسا هدایتی

در این شب شعر، زمین و ماه با سرعتی بیش از «نیو فور اسپید» (need for speed)، یعنی حدود ۱۱۰،۰۰۰ کیلومتر بر ساعت بازی «نید فور اسپید» (need for speed) را می‌کنند. منظومه شمسی هم با حضور زمین و ماه و فور شید و استاد بهرام، پروفیسور عطار، دکتر زهل، سرکار ناهید، چنانب مشتری و دیگر هنرمندان منظومه، با سرعتی بیش از هزار و ششصد برابر بوگاتی و فراری، پیچی در حدود ۸۲۸۰۰۰ کیلومتر بر ساعت، به دور مرکز ککشان راه شیری می‌چرخند. فور ککشان راه شیری هم با سرعت بالایی در حال سُر سُر بازی در فضاست. حالا اگر ما دو دور، دور خودمان بپریم، سرمان گیج و ویج می‌رود و چپه می‌شویم. به نظر تان بطور می‌شود که ما روی زمین و در میان منظومه شمسی با این سرعت چرخ می‌خوریم، اما سرگیجه نمی‌گیریم؟

و کمربند ایمنی و صندلی و کیسه هوا همگی از پنجره جلو به سوی ابریت به پرواز می‌آیند. حالا اگر زمین، منظومه شمسی و ککشان راه شیری ناگهان پای خود را روی ترمز بگذارند، چه اتفاقی برای ما می‌افتد؟

جدول



حل جدول را ببینیم

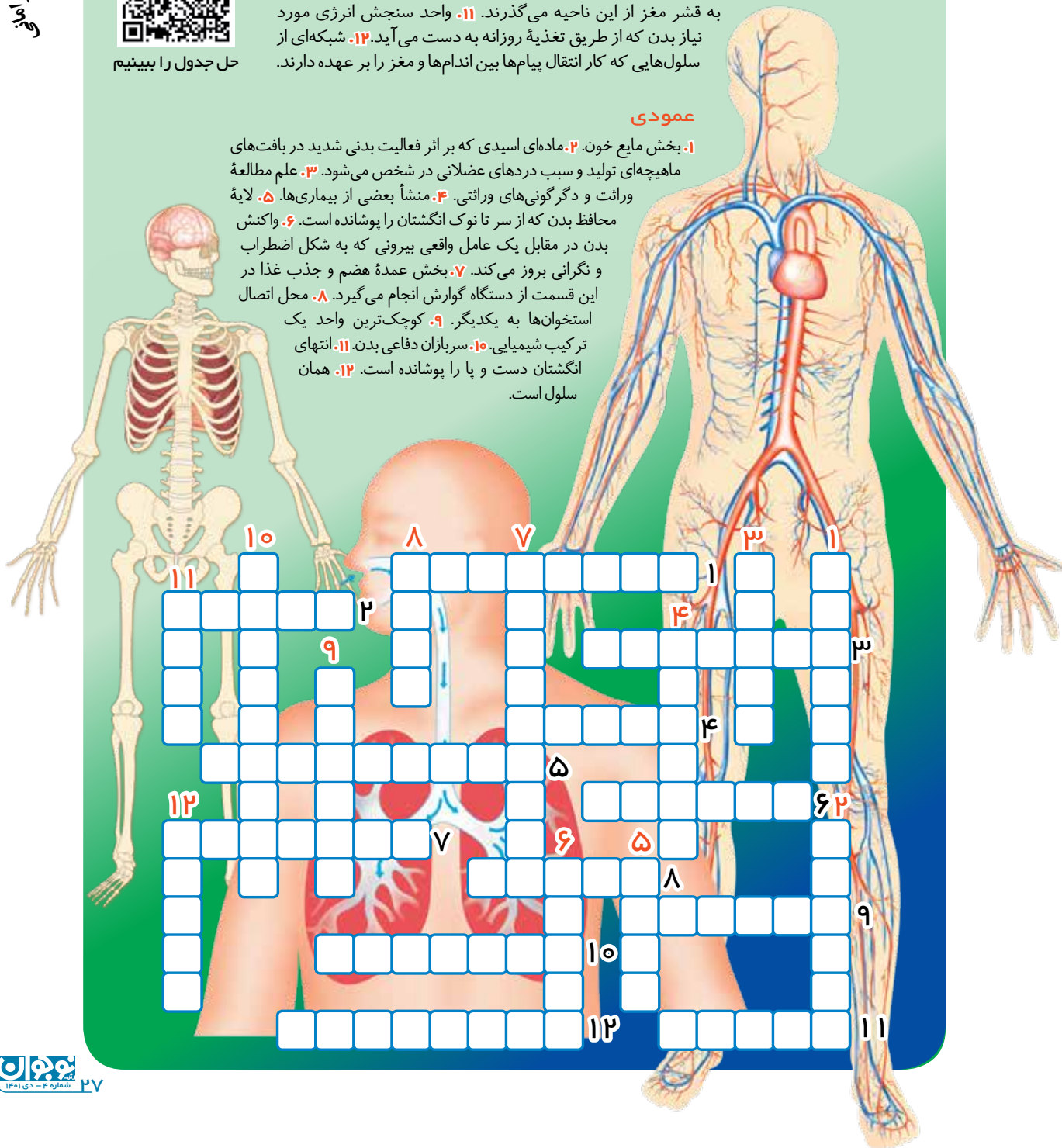
نیرامنی

افقی

۱. ماهیچه‌ای گنبدی شکل، پهن و بزرگ که به کف قفسه سینه متصل است و به عمل تنفس کردن کمک می‌کند. ۲. غلافی پروتئینی که مانند یک روکش سطح رشته‌های عصبی به نام «آکسون»ها را پوشانده است. ۳. چارچوبی را تشکیل می‌دهند که از اندام‌های بدن محافظت می‌کند و به ماهیچه‌ها متصل‌اند. ۴. یکی از سه استخوان بسیار کوچک واقع در گوش میانی. ۵. فرایند فتوسنتز در گیاهان سبز درون این اندامک انجام می‌گیرد. ۶. به واکنش بدن در برابر بعضی مواد گفته می‌شود. ۷. علم مطالعه مواد شیمیایی و چگونگی فرایندهای شیمیایی در جان‌داران. ۸. سلول‌های خونی که در عمل انعقاد خون نقش مهمی دارند. ۹. یکی از انگل‌های روده. ۱۰. بخشی در مغز که به عنوان ایستگاه تقویت‌کننده اطلاعات حسی عمل می‌کند و داده‌های حسی قبل از رسیدن به قشر مغز از این ناحیه می‌گذرند. ۱۱. واحد سنجش انرژی مورد نیاز بدن که از طریق تغذیه روزانه به دست می‌آید. ۱۲. شبکه‌ای از سلول‌هایی که کار انتقال پیام‌ها بین اندام‌ها و مغز را بر عهده دارند.

عمودی

۱. بخش مایع خون. ۲. ماده‌ای اسیدی که بر اثر فعالیت بدنی شدید در بافت‌های ماهیچه‌ای تولید و سبب دردهای عضلانی در شخص می‌شود. ۳. علم مطالعه وراثت و دگرگونی‌های وراثتی. ۴. منشأ بعضی از بیماری‌ها. ۵. لایه محافظ بدن که از سر تا نوک انگشتان را پوشانده است. ۶. واکنش بدن در مقابل یک عامل واقعی بیرونی که به شکل اضطراب و نگرانی بروز می‌کند. ۷. بخش عمده هضم و جذب غذا در این قسمت از دستگاه گوارش انجام می‌گیرد. ۸. محل اتصال استخوان‌ها به یکدیگر. ۹. کوچک‌ترین واحد یک ترکیب شیمیایی. ۱۰. سربازان دفاعی بدن. ۱۱. انتهای انگشتان دست و پا را پوشانده است. ۱۲. همان سلول است.





مبانی برنامه‌نویسی

تا این شماره از مجله «رشد نوجوان» با زبان‌های برنامه‌نویسی اسکریپت، پایتون، «اچ‌تی‌ام‌ال» و «سی‌اس‌اس» آشنا شده‌اید. برای اینکه جلوتر برویم، باید با یک پیش‌نیاز مهم آشنا شوید. کار آموزش از اینجا به بعد تخصصی می‌شود و باید با ابزار و دانسته‌های بیشتری سراغ آموزش‌های سطح بالاتر برویم. پیشنهاد می‌کنم حتی پیش از یادگیری برنامه‌نویسی پایتون به سراغ مبانی و اصول برنامه‌نویسی بروید؛ یادگیری همهٔ زبان‌های برنامه‌نویسی نیازمند تسلط بر مبانی برنامه‌نویسی است.

در مبانی برنامه‌نویسی رایانه با چگونگی فکر کردن برنامه‌نویس آشنا می‌شویم. مهم‌ترین و اساسی‌ترین قدم در یادگیری برنامه‌نویسی رایانه، یادگیری مفاهیم مربوط به «تفکر الگوریتمی» است. در این بخش فارغ از هر نوع زبان برنامه‌نویسی، با تفکر الگوریتمی و مفاهیم پایهٔ برنامه‌نویسی، شامل متغیرها، شرط، تکرارهای معین و نامعین، آرایه‌ها و رشته‌ها، و مفهوم روش‌ها (متدها) آشنا می‌شوید.

دو وبگاه (وبسایت) زیر را، از میان انبوه منابع موجود در فضای مجازی برای آموزش رایگان مبانی برنامه‌نویسی رایانه، پیشنهاد می‌کنیم:



<https://sokanac.ir/t>
<https://maktabkhooneh.org/course/>

اگر شما هم آموزش رایگان و مفیدی در این زمینه می‌شناسید، برایمان بفرستید.

بازگانه‌ای



مواردگفته شده بخشی از فایده‌ها و ضررهای شایع استفاده از بازی‌های رایانه‌ای هستند. چنانچه قرار است از بازی‌های رایانه‌ای بهره بگیرید، بهتر است بازی‌های تصویری خلاق را که به وسیلهٔ آن‌ها معماهایی را باید حل کرد، بیش از بازی‌های دیگر مورد توجه قرار دهید. بازی‌های دسته‌جمعی کمتر مسئله‌ساز هستند. بازی‌های رایانه‌ای زمانی بیشتر ویرانگرند که ما را به تنهایی برای ساعت‌های طولانی مسحور خود کنند.

ضروری است که همیشه بین دو نوبت بازی استراحت کنیم. دو شرکت بزرگ ژاپنی سازنده بازی‌های رایانه‌ای، موسوم به «نینتندو» و «سگا»، به خریداران هشدار می‌دهند و توصیه می‌کنند که بین بازی‌ها به طور منظم به خود استراحت دهند. صفحهٔ نمایشگر رایانه را اندکی پایین‌تر از چشم‌ها قرار دهند تا چشم‌ها به صفحهٔ رایانه مسلط باشند. روشنایی اتاق را هم به نحوی تنظیم کنند که بازتابش و زندگی نور به حداقل برسد.

بهتر است با خودمان عهد ببندیم که مثلاً فقط روزهای تعطیلی و در ساعت‌هایی محدود از این بازی‌ها بهره بگیریم. آسیب‌های فراوان بازی‌های رایانه‌ای و آفت‌های آن‌ها را هیچ وقت فراموش نکنیم.



فصل گل کردن خلاقیت

سلام دوستان! فرارسیدن ماه امتحانات را تبریک می‌گوییم! بگذارید یواشکی در گوشان بگویم امتحانات و نمره‌ها می‌آیند و می‌روند و تنها خاطرات و دست‌نوشته‌ها هستند که می‌مانند. انتظار نداشته باشید که چون امتحان هست، کرکره پاتوق را بدهیم پایین و یک‌ماه تمام هیچی به هیچی! البته امیدواریم منظورمان از «دست‌نوشته» را متوجه شده باشید.

از آنجایی که خود ما هم روزی دانش‌آموز بوده‌ایم، خوب می‌دانیم که در دوران امتحانات قوه خلاقیت و آفرینشگری آدم چه خوب گل می‌کند و ذهنی که تا دیروز خالی بود، حالا با الزامی که برای درس خواندن احساس می‌کند، پر از ایده‌های ناب هشت‌ریشتری می‌شود. بنابراین (طبق معمول) دلمان را حسایی صابون زده‌ایم. اوه اوه راستی داشت یادمان می‌رفت! با آرزوی موفقیت بسیار و روزافزون برای شما، شکوفه‌های باغ علم و دانش در امتحانات. (از ته ته قلب!)

لعیا بهبهانی از خوزستان، شعر «از کوجه‌های خاکستری»

را برایمان فرستاده است:

شاخه‌ای روییده بر خاک غم بی‌مادری
از تبار بچه‌های کوجه خاکستری
آسمانش سقف یک قوطی به زیر ناودان
آرزوهایش به پهنای جهانی بی‌کران
می‌درد پابند خود را تا ثریا می‌پرد
در خیابان‌های مهتابی به فردا می‌رسد

لعیای عزیز! از خواندن شعر زیبایی لذت بردیم. پیش‌باد! تنها آهنگ خط آخر کمی متفاوت با باقی شعر بود. ممکن است اگر پس از مدتی دوباره به آن رجوع کنی، بخواهی بعضی جاها را کمی تغییر بدی. این شعر زیبا ارزش بازبینی و بازآفرینی را دارد؛ شک نکن! دوست داریم بیشتر از تو بخوانیم. بیشتر و بیشتر و بیشتر.

مریم پنهانی از چهارمحال و بختیاری داستانی با عنوان «گر به‌ای با پوزه پر خون» برایمان فرستاده است. بخشی از آن را بخوانیم:

«امروز قرار است ساعت ۴ عصر برسند و مامان از دیروز تا الان در حال خرید است؛ از شیر مرغ تا جان آدمیزاد. و خب یخچال‌ها هم جاندارند.»

مریم جان، ما اول توصیف از یخچال‌ها را این‌طوری خواندیم: «جان دارند.» اما احتمالاً منظور «جاندار» بوده است؛ یعنی جای کمی دارند. این‌طور نیست؟ با اشتباهی که در خوانش کردیم، برایمان خیلی جالب بود که تو به احوال یخچال‌ها وقتی پر از خریدهای مهمانی هستند، فکر کرده‌ای و برایشان دل سوزانده‌ای. این توصیف‌های ظریف که زبان شخصی هر نویسنده را می‌سازند، ستاره‌های چشمک‌زن آسمان نویسندگی محسوب می‌شوند!

ایده داستانت خیلی جالب است. می‌توانی آن را دقیق‌تر و با آب‌وتاب بیشتر تعریف کنی و به جزئیات توجه نشان دهی. و نکته خیلی مهم! برایمان بگویی بعد از اینکه آن فاجعه اتفاق افتاد، چه شد؟ مهمان‌ها که آمدند، چه واکنشی نشان دادند؟ به قول معروف گرگ‌گشایی کن!

پاتوق

فاطمه یوسف‌زاده

سیده فاطمه حسینی را د. از تهران، مجموعه‌ای از شعرهایش را برایمان فرستاده است. فاطمه عزیز! طبع لطیف شاعرانه تو قطعاً از برکات و زیبایی‌های این جهان است. از اینکه حاصلش را با ما به اشتراک گذاشتی ممنویم. توصیه می‌کنیم آثار شعرای معاصر ایران و جهان را با حوصله و دقت بخوانی. صداقت در شعر از زیبایی کلمه‌ها خیلی مهم‌تر است. یکی از کسانی که احتمالاً حال و هوای شعرهایش را دوست خواهی داشت، محمود درویش است. بین ردپای این صداقتی که گفتیم را در آثارش پیدا می‌کنی یا نه. دمت گرم و سرت خوش باد!

پرنیان حاجیان، پایهٔ یازدهم از اصفهان، همراهان بوده است. قسمتی از نوشته‌اش با عنوان «هرچه نور بیشتر می‌شود، سایه‌های درونم را بیشتر می‌بینم» را بخوانیم:

«نیمه‌های شب، وقتی ماه داشت میانهٔ آسمان را تصرف می‌کرد، من به کوچهٔ خلوت آن سوی خیابان می‌اندیشم که با کورسوی نور چراغ برق روشن مانده است. آنجا جز تلی از برگ‌های نم‌زدهٔ غریب، هیچ چیز نیست. سکوت این کوچه را یک نفر می‌شکند. یک غریبه با کلاه، این تمام چیزی است که سایه‌ها بر آن گواه می‌دهند. پشت خانهٔ روبه‌روی ایستاده، با تلفن حرف می‌زند یا پشت سرش را می‌خاراند. ممکن است در حال مرتب کردن شال گردن سیاهش یا قرمزش یا شاید آبی‌اش باشد. نمی‌دانم! هرچه باشد سایه‌ها هرگز روزنهٔ موثقی برای دیدن حقیقت نبوده‌اند.»

پرنیان جان! شروع متننت نفس گیر است! موقع خواندش فکر کردیم می‌تواند شروع یک رمان جالب باشد! خواننده را با تصویرهایت می‌کشانی به جهان خودت. یک حسن نوشته‌ات این است که لحن شخصی‌ات را دارد. لحن شخصی هم البته از فکر شخصی می‌آید. هزاران و صدهزاران تبریک! گیر و گرفت‌های کوچک دیگر هم با نوشتن حل می‌شوند. تفسیری که در ادامه آورده‌ای و نتیجهٔ عاقلانه و فهیمانه‌ای که گرفته‌ای، عالی است. فکری ذهن ما را قلقلک داد. آن را به تو هم می‌گوییم شاید تو هم قلقلکت آمد! فکر کن که همهٔ حرف‌هایی را که زده‌ای، بدون اینکه آن حرف‌ها را بزنی، بگویی! صبر کن! صبر کن! توضیح می‌دهیم، یعنی فکرها و نتیجه‌گیری‌ات را در یک داستان بلند با شخصیت‌های مختلف بازسازی کنی. هر شخصیت را همان طور که کم و بیش توضیح داده‌ای، با دقت بسازی و سرنوشتش را که حاکی از انتخاب‌ها و طرز فکرش است، بنویسی. ما اینجا مشتاق و مفتخریم که نتیجه‌اش را بخوانیم؛ خیلی زیاد!

زهرا سادات سجادی، ۱۶ ساله از شهرری، متن کوتاه زیبایی برایمان فرستاده است.

زهرا جان، تمام حرفی که ما برای گفتن به تو داریم این است که: چرا بیشتر نمی‌نویسی؟! تو نویسی کی بنویسد؟ هر چه بنویسی کم است! کلماتت خوب‌اند، نوشته‌ات لبریز از احساس است، رگه‌هایی از صداقت را می‌شود درونش دید و آوای کلامت دل‌نشین است. آنچه باقی می‌ماند فقط دست به قلم شدن است و بس! بنویس و بنویس و بنویس تا که حوضچهٔ درونت فواره کند و بجوشد و حیات از آن جاری شود (برای ما هم بفرست که کیف کنیم).

حالا برای اینکه دست خالی نروی به تو هم توصیه می‌کنیم تا می‌توانی بخوانی. حواست هم باشد که چه می‌خوانی. تحقیق کن و بگرد دنبال نویسنده‌ها و شاعرهای خوب! به روح با ارزشت و به ذهن قدرتمندت احترام بگذار و خوراک خوب بهشان بده. حتماً مؤثر خواهد بود. از تو ممنویم.

سوزن می زنند نقش را با عشق

آشنایی با سوزن زدن به روش دختران نوجوان بلوچ

گزارش

حورا وهاب
عکاس: محسن امین



تقریباً برای خیلی‌ها پیش آمده است که در سن شیرین نوجوانی دلشان بخواهد به جای تجربه رشته‌های درسی مورد علاقه خانواده‌ها، «هنر» را دنبال کنند و هنرمند باشند. بیشتر هم این موضوع مورد مخالفت خانواده‌ها قرار می‌گیرد، چرا که معتقدند از هنر پول و جایگاه اجتماعی به خوبی کسب نمی‌شود. حالا اینکه هنر چیست و آیا هنرمند فقط به نقاش و بازیگر گفته می‌شود، بحثی جداست. در این گزارش ما به سراغ هنری خاص، سخت و مهجور رفته‌ایم که نوجوان‌های بلوچ کنار درس خواندن با آن زندگی می‌کنند و اتفاقاً موفق هم می‌شوند.

از سوزن‌دوزی چه می‌دانید؟

سوزن‌دوزی یا بلوچی‌دوزی هنر تزیین پارچه است و قدمتی طولانی در تاریخ این دیار دارد. زنان بلوچ از کودکی هنر سوزن‌دوزی را یاد می‌گیرند و پارچه‌ها را هنرمندانه سوزن‌دوزی می‌کنند. طرح و نقشه‌های سوزن‌دوزی هم بیشتر شکل‌های هندسی هستند که خیلی ظریف روی پارچه انجام می‌شوند. سوزن‌دوزی روی لباس، سفره عقد، روتختی، کوسن، سجاده، رومیزی، پشتی و یا حتی لباس انجام می‌شود.

من برای آرامشم سوزن می‌زنم!

فاطمه شه کرمزایی، نوجوان ۱۵ ساله بلوچی که وارد پایه دهم شده، دو سالی است که با سوزن‌دوزی اوقاتش را می‌گذراند و معتقد است هر دختری هر جای ایران باید حداقل یک هنر بلد باشد تا موقع کلافگی و تنهایی آرامش بگیرد.

این نوجوان بلوچی، رمز موفقیت سریعش را در این هنر، تمرکز روی آن دانست و گفت: «راستش شاید برایتان جالب باشد. من وقتی را که برای چرخیدن در فضای مجازی در نظر گرفته بودم، روی هنر سوزن‌دوزی گذاشتم و خیلی زود به نتیجه رسیدم؛ شاید چون در سن ما یادگیری خیلی خوب صورت می‌گیرد.»

او در پاسخ به این سؤال که چرا سوزن‌دوزی را انتخاب کرده است، گفت: «راستش این هنر در خون همه دختران بلوچ است و ما خیلی زود آن را یاد می‌گیریم. اما برای خود من، قبل از سوزن‌دوزی تأثیر جذاب بود که به خاطر لطمه زیاد به درسم ره‌ایش کردم و این هنر اجدادی را از سر گرفتم که هم باعث آرامشم می‌شود و هم به درآمذزایی می‌انجامد. البته فعلاً در شهر خودمان در آمد زیادی نداریم، چون تقریباً همه زنان شهر این حرفه را بلدند و عملاً برای ما مشتری خاصی وجود ندارد. اما هر وقت بتوانیم، همراه با کارآفرینان شهر، در نمایشگاه‌های پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر





شرکت می‌کنیم و آنجا علاوه بر فروش محصولاتمان، مورد توجه و تأیید گردشگران خوش ذوق قرار می‌گیریم. این مورد در تقویت روحیه خود من و ایجاد انگیزه و هدف برای آینده شغلی‌ام خیلی تأثیر داشت.

مشهورترین سوزن‌دوز ایرانی هم از نوجوانی شروع کرد

شاید برای شما هم جالب باشد که مشهورترین سوزن‌دوز ایرانی هم مثل فاطمه این هنر را از سن ۱۵ سالگی شروع کرد و از مادرش یاد گرفت. او مرتب کار کرد و به دیگران هم یاد داد تا اینکه اکنون همه دخترهای سیستان و بلوچستان و آن‌هایی که سوزن‌دوزی بلد هستند، می‌دانند **مهتاب نوروزی** در «روستای قاسم‌آباد»، در هفت کیلومتری بمپور، از توابع سیستان و بلوچستان، زندگی می‌کند.

او به واسطه هنری که در نوجوانی داشت، برای سوزن‌دوزی لباس‌های اشراف انتخاب شد. حتی نمونه‌ای از کارهایش هم در «موزه سعدآباد» دیده می‌شود. هنرش نه تنها در موزه نگهداری می‌شود، بلکه گردشگران و مهمان‌های خارجی که آوازه هنرش را شنیده بودند، هر وقت به سیستان و بلوچستان می‌آمدند، سراغ مهتاب را می‌گرفتند.



حال سوزن‌دوزی خوش نیست!

سوزن‌دوزان بلوچ معمولاً کارشان را از نوجوانی شروع می‌کنند و تا سال‌ها ادامه می‌دهند. این هنر جذاب که حالشان را خوب می‌کند، اما حالا نه می‌شود به نوجوان‌ها بگوییم دست از این هنر جذاب اجدادی بردارید و نه می‌شود بدون حمایت از کارآفرینان این حوزه ادامه داد. پس تنها راهش همین است که خودمان در هر سنی که هستیم از هنر کشورمان حمایت کنیم.

راستش دیدن این صحنه که گردشگران خارجی بیشتر از ماهنرمان را دوست دارند و حتی به یکدیگر هدیه می‌دهند، چندان هم خوشایند نیست. شاید باید دوباره برای سلیقه‌مان در انتخاب راه هنر و خرید آثار هنری تجدید نظر کنیم و قدردان هنر لطیف دست‌نوجوان ایرانی باشیم.



فاطمه، نوجوان ۱۵ ساله بلوچی به فروش مجازی در اینستاگرام امیدوار است، اما هدف نهایی‌اش را کارآفرینی می‌داند تا بتواند با به کار گرفتن دختران بلوچی، هنر این نوجوانان را به رخ جهان بکشد.

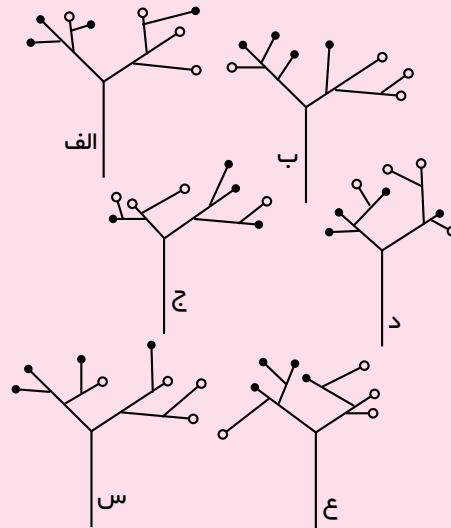


عددهای ۱ تا ۹ را طوری در این چهار عمل اصلی قرار دهید که هیچ کدام از آنها تکراری نباشد.

۲

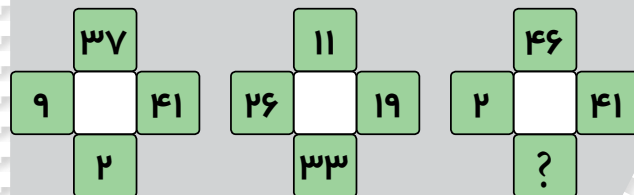
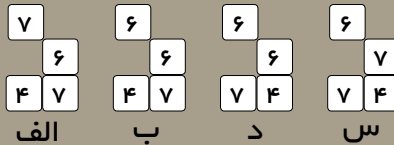
$$\begin{array}{r}
 \boxed{} \boxed{} \\
 \times \boxed{} \\
 \hline
 \boxed{} \boxed{} \\
 \boxed{} \boxed{} \\
 + \\
 \boxed{} \boxed{} \\
 \boxed{} \boxed{} \\
 \hline
 \boxed{} \boxed{} \\
 \boxed{} \boxed{}
 \end{array}$$

کدام یک از این شکل‌ها با بقیه هم‌خوان نیست؟



کدام یک از چهار قطعه زیر را باید در محل خالی این شکل قرار دهید؟

۴		۳	۵
۷	۹		۸
۵			۶
۸	۱۰	۷	۹



آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را قرار دهید؟

معمای ریاضی

احمد ۵۴ سال دارد و پدرش ۸۰ سال. چند سال قبل سن پدر سه برابر سن پسرش بوده است؟

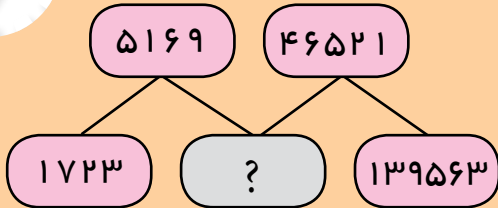
جواب معما را به دفتر مجله به نشانی صفحه بعد ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.



سودو کوی زیگزاگی

					۲		
۲	۶	۱					
				۶			۴
۸		۶	۴	۷		۳	۱
				۴	۹		
۶				۲		۵	
۵		۲	۷			۱	۸
۹	۳			۸			
	۱				۶		

آیا می‌توانید عدد درست را حدس بزنید؟



جای علامت‌های سؤال چه عددهایی را باید قرار دهید؟
راهنمایی: در هر سه ردیف، ارتباط بین عددها از یک قانون پیروی می‌کند.

۸۲	؟	۶
۴۹	۳۶	۱۸
۷۴	۲۸	؟



آیا می‌توانید جای علامت؟ عدد درست را حدس بزنید و بنویسید؟



	۱۲		۵۱				
	۳		۱۳				
	۱		۱۸				
۱۲	۹	۵	۳	۱۲	۶	۳۵	۴۵
			؟	۹	۸	۵	۴۴
۱۲	۱۱	۶		۳	۱۰		
			۷	۳۱			
	۲۴			۲۸			



جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید.

۵۱	
۴	
۳۹	۳

۷۱	
۲	
۶۱	۵

۹۰	
؟	
۲۴	۶

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامهٔ مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir

یا شمارهٔ پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶



راه
آسمان

مخاطره‌پی

کوتوله‌های منظومه شمسی

از تکه‌سنگ‌های مغناطیسی تا هسته‌های یخی سرگردان

به جز هشت سیاره‌ای که به دور خورشید می‌گردند، چیزهای دیگری هم در منظومه شمسی ما وجود دارند. سیارک‌ها، سیاره‌های کوتوله و هسته‌های دنباله‌دارها اعضای کوچک خانواده منظومه شمسی هستند.

سیارک‌ها: خیلی دور خیلی نزدیک

در فاصله خالی بین دو سیاره «مریخ» و «مشتری» پهنه‌ای از سنگ‌های ریز و درشت جمع شده‌اند که نه سیاره‌اند و نه ستاره! دانشمندان عقیده دارند در زمان تولد منظومه شمسی، گرانش بسیار زیاد سیاره مشتری اجازه نداد این خرده‌سنگ‌ها به هم متصل بشوند و یک سیاره جدید تشکیل بدهند. بنابراین یک کمربند سیارکی در این ناحیه به وجود آمد. کمربند سیارکی بسیار وسیع و متراکم است. هر سیارک روی مداری به دور خورشید در حال گردش است. گاهی امکان دارد بر اثر برخورد سیارک‌ها با هم، تعدادی از آنها از کمربند خارج شوند و سفر متفاوتی را در منظومه شمسی آغاز کنند.



بعضی از شهاب‌سنگ‌ها حاوی آهن هستند؛ بنابراین خیلی تیره‌اند، چگالی بالایی دارند و از خاصیت مغناطیسی برخوردارند. به کمک یک آهن‌ربای ساده و در یک دشت بکر و دست نخورده، شاید بتوانید تکه‌های کوچکی از این سنگ‌های مغناطیسی را پیدا کنید. وقتی یک شهاب‌سنگ را لمس می‌کنیم، گویی منظومه شمسی را لمس کرده‌ایم؛ زیرا شهاب‌سنگ‌ها تقریباً هم‌سن منظومه شمسی هستند.

سفر متفاوت یک سیارک

اگر تکه‌ای از سیارک‌های کمربند سیارکی از مدار خود خارج شود و به طرف زمین حرکت کند، هنگام ورود به جو زمین بسیار داغ و شعله‌ور می‌شود و ما در آسمان یک شهاب می‌بینیم. اگر این تکه‌سنگ خیلی بزرگ باشد و بتواند از این آتش‌بازی فضایی جان سالم به در ببرد، در نهایت بخش کوچکی از آن به سطح زمین برخورد می‌کند که به آن «شهاب‌سنگ» می‌گوییم.

فراسوی مرز یخی

بعد از سیاره مشتری وارد بخش تاریک و سرد منظومه شمسی می شویم؛ «مرز یخی»! در این ناحیه دما به شدت پایین و همه چیز به یخ تبدیل شده است. بعد از عبور از سه غول گازی بعدی، یعنی «زحل»، «اورانوس» و «نپتون» به کمربند پهناوری از یخ‌های ریز و درشت می‌رسیم که به آن کمربند «کویپپر» می‌گویند؛ جایی که محل زندگی سیاره کوتوله «پلوتو» است.

بر اساس قرارداد سال ۲۰۰۹، پلوتو به دلیل نداشتن بعضی از ویژگی‌ها، دیگر به عنوان سیاره شناخته نمی‌شود و در کنار بقیه هم‌خانواده‌های خودش در کمربند کویپپر، به عنوان یک سیاره کوتوله شناخته می‌شود.



شهاب‌باران و دنباله‌دارها

گرمای خورشید گاهی می‌تواند هسته یخی دنباله‌دارها را تکه‌تکه کند. این خرده‌یخ‌ها و قطعه‌های ریزی که از دنباله‌دار جدا می‌شوند، تا زمانی که سیاره زمین از آن ناحیه عبور کند، در امتداد مسیر حرکت دنباله‌دار و در همان مدار باقی می‌مانند. در این هنگام دسته عظیمی از شهاب‌ها وارد جو زمین می‌شوند و ساکنان زمین پدیده «بارش شهابی» یا «شهاب باران» را می‌بینند.

ابری پر از دنباله‌دار

منظومه شمسی ما را کره ابری گول‌پیکری در بر گرفته است؛ «ابر اورت»! ابر اورت سرشار از تکه سنگ‌های یخ‌زده کوچک و بزرگ است. این جسم‌های یخی در اصل هسته‌های دنباله‌دارها هستند که در مدارهایی بسیار کشیده و طولانی به دور خورشید می‌گردند.

چگونه دنباله‌دار «دنباله‌دار» می‌شود

هنگامی که هسته یخی دنباله‌دار به نزدیکی خورشید می‌رسد، همه مواد یخ‌زده آن به شدت داغ و به گاز تبدیل می‌شوند. به این ترتیب دنباله ابری بلند و زیبایی پشت سرش به وجود می‌آید. علاوه بر آن، نور خورشید می‌تواند با مواد شیمیایی و آلی درون هسته دنباله‌دار واکنش نشان دهد و دنباله‌دار یک دم رنگی درخشان هم پیدا می‌کند. به دم رنگی دنباله‌دارها «دم یونی» می‌گویند.

سال‌ها پیش دو دانشمند به نام تیتوس و بُد متوجه شدند نسبت فاصله همه سیاره‌ها از یکدیگر از یک الگوی ریاضی پیروی می‌کند. آن‌ها دریافتند فاصله زیاد بین دو سیاره مریخ و مشتری کمی عجیب است و با الگوی ریاضی بقیه سیاره‌ها هم‌خوانی ندارد. این دو دانشمند پیش‌بینی کردند حتماً باید سیاره‌ای در این ناحیه وجود داشته باشد. همین موضوع کم‌کم باعث کشف کمربند سیارک‌ها شد.

منبع: سیارک، شهاب و دنباله‌دارها، مولفان: ای ام هنس، علیرضا شریف‌زاده، مترجم: جمشاد نقاش شوشتری، ناشر: دلهام، سال ۱۳۹۸.

ورزشی با آداب

آشنایی با ورزش باستانی و آیین‌های آن

ایرانیان از زمان‌های قدیم برای سلامتی انسان ارزش فراوانی قائل بودند. آن‌ها معتقد بودند که فرد سالم بهتر کار می‌کند، بیشتر به جامعه خود خدمت می‌کند و حتی بهتر عبادت می‌کند. به همین خاطر همیشه از خداوند می‌خواستند که جسمشان را قوی سازد.

پس از پذیرش اسلام توسط ایرانیان، پهلوانان و جوانمردان ورزشی را به وجود آوردند که امروز آن را «ورزش باستانی» می‌نامیم. ورزشی که علاوه بر پرورش و تقویت جسم، در آن به جوانمردی و مذهب نیز توجه فراوانی می‌شود. به همین خاطر تنها کسانی می‌توانستند به این ورزش بپردازند که با وضو به محل ورزش باستانی وارد شوند، به بزرگان و افراد سالمند احترام بگذارند، دست به کارهای ناپسند نزنند و از زور بازوی خود برای کمک به مردم مظلوم استفاده نکنند، نه برای قدرت‌نمایی و ظلم و ستم.

مظهر جوانمردی

آنچه در ورزش باستانی اهمیت دارد، ادب، انضباط و جوانمردی است. ورزش در محلی به نام «زورخانه» انجام می‌گیرد و هر جلسه با این شعر سعدی آغاز می‌شود:

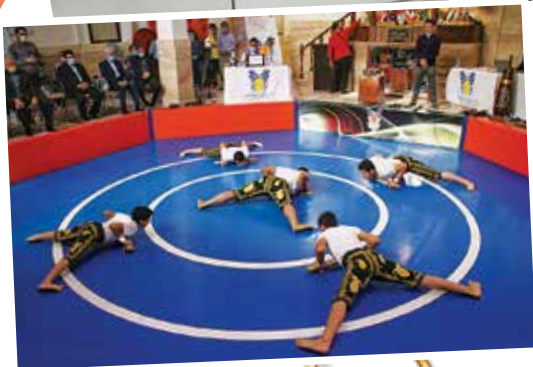
اول دفتر به نام ایزد دانا
صالح و پروردگار و حی و توانا

الگوی همه ورزشکاران باستانی حضرت علی (ع)، مظهر جوانمردی است. ورزشکاران داخل زورخانه، زمانی که وارد محل ورزش (گود زورخانه) می‌شوند، زمین گود را می‌بوسند. این کار نمادی از بوسیدن قدمگاه پوربای ولی است که یکی از پهلوانان بسیار مشهور بود.

خم شدن هنگام ورود

زورخانه محلی است که مثل مسجدها و حسینیه‌ها سقفی بلند و گنبدی شکل دارد. زیر این سقف گود زورخانه قرار گرفته است که ورزشکاران باستانی در آن به ورزش می‌پردازند. یکی از نکات قابل توجه در تمام زورخانه‌ها این است که در ورودی آن را کوتاه می‌سازند. این کار را عمدی انجام می‌دهند تا ورزشکاران برای عبور از در خم شوند و به حالت خمیده وارد زورخانه شوند. خم شدن هنگام ورود باعث می‌شود که ورزشکاران با احترام وارد زورخانه شوند و به یاد داشته باشند که همیشه مؤدب و فروتن باشند. از آنجایی که ورزشکاران پابرهنه وارد گود زورخانه می‌شوند، کف گود باید نرم باشد. در گذشته‌های دور در گود زورخانه خاک نرم می‌ریختند، اما امروزه کف گود را با تختۀ نازک روکش‌داری می‌پوشانند تا پای ورزشکاران مصدوم نشود.





سردم

سردم سکوی است بلند که تنها مُرشد حق دارد روی آن بنشیند. این جایگاه در کنار در ورودی قرار گرفته است و مُرشد می‌تواند ورود و خروج افراد را به‌خوبی مشاهده کند. به این ترتیب، با توجه به مقام و شخصیت افرادی که وارد یا خارج می‌شوند، احترامات لازم توسط مُرشد به‌جا آورده می‌شود. همچنین حرکتهای ورزشی در گود توسط وی هدایت می‌شود. احترام و هدایت ورزشکاران به کمک ضرب، زنگ و صلوات است. در کنار گود هم اسباب و وسایل ورزش باستانی، مثل میل، کباد، سنگ و تخته‌شنو (شنا) جاسازی می‌شود. در بالای سکوی سردم طاق نصرتی وجود دارد که زنگ زورخانه در آن و مقابل مُرشد قرار گرفته است و مُرشد می‌تواند در مواقع لازم از این زنگ استفاده کند.

زنگ در سردم

زورخانه محل گردآمدن پهلوانان بود و به همین خاطر، نواختن زنگ توسط مُرشد، ورود پهلوانی را به زورخانه اعلام می‌کرد. در تمام زورخانه‌ها تصویری نمادین از حضرت علی (ع) بر نقطه‌ای بلند از سردم نصب شده است. دیوارهای بسیاری از زورخانه‌ها هم با تصویرهایی از «شاهنامه» تزئین شده که در آن رستم با دیو سپید مشغول نبرد است. این تصویرها نمادی از نبرد «حق و نیکی» با «ناحق و بدی» است. عکس پهلوانان قدیمی نیز در قاب‌هایی جداگانه در اطراف گود زورخانه نصب می‌شود.

ورود به گود

ورزشکاران ابتدا در صفی منظم از رو به روی سردم وارد گود می‌شوند و پس از بوسیدن زمین در محل خود قرار می‌گیرند. اگر در میان ورزشکاران، کسی «سید» باشد، جلوتر از سایرین پای سردم می‌ایستد. پس از سادات، نوبت پیشکسوت‌ها و ورزشکاران سالمند می‌رسد و همه به ترتیب از بزرگ به کوچک و تازه‌کار در گود حلقه می‌زنند. با سابقه‌ترین ورزشکار در میان حلقه ورزشکاران جا می‌گیرد تا عملیات ورزش باستانی را هدایت کند. به این ورزشکار «میدان‌دار» می‌گویند.

لباس مخصوص

ورزشکاران علاوه بر لباس «گرک» (گرمکن) از یک شلوار کوتاه - تا زانو- استفاده می‌کنند که آن را از چرم یا پارچه محکم می‌دوزند و روی آن قلاب‌دوزی شده است. اگر ورزشکاری شلوار نپوشد، از «لنگ» استفاده می‌کند که به کمر بسته و وسط آن از میان پا به گره کمر محکم می‌شود. شلوار ورزش زورخانه را «تَنکه» یا «شلوار کشتی» می‌گویند. ورزشکاران باسابقه و قدیمی می‌توانند روی شلوار کشتی خود، لنگ هم ببندند.



سکوی انتخاب رشته

هدایای تحصیلی

علی اکبر شریفی

برای انتخاب رشته مناسب و پرواز به سوی آینده‌ای روشن، به دو بال «شناخت خود» و «شناخت محیط» نیاز مندیم. این دو بال هرکدام آفتی دارند. آفت شناخت خود افتادن در دام خیال و رویاپردازی است و آفت شناخت محیط جوگیر شدن است!

بیا بید محیط‌شناسی را از آنها به ابتدا بررسی کنیم:

متأسفانه تعداد زیادی از دانش‌آموزان برای انتخاب رشته تحت تأثیر جو محیطی قرار می‌گیرند. با نگاهی آماری به تعداد شرکت‌کنندگان آزمون سراسری در سال‌های گذشته به نتایج جالبی می‌رسیم. چند سالی است که آمارها نشان‌دهنده تعداد شرکت‌کنندگان بالای ۵۰ درصدی رشته تجربی هستند. چند سال قبل هم با همین آمار در رشته‌های ریاضی سروکار داشتیم. سونامی رشته‌های ریاضی، سونامی رشته‌های تجربی و از امسال هم کم‌کم سونامی رشته‌های انسانی قابل پیش‌بینی است!

این سونامی‌ها نتیجه جوگیر شدن و خود را به جریان آب سپردن است. برای رهایی از این سونامی‌های محیطی خوب است محیط زندگی خود را بشناسیم و اگر لازم شد برخلاف جهت جریان آب شنا کنیم. برای شنا در محیط پرتلاطمی که هر روز ما را به سوی می‌کشاند، بهتر است در دو حیطه شناختی تحقیق کنیم:

شناخت محیط

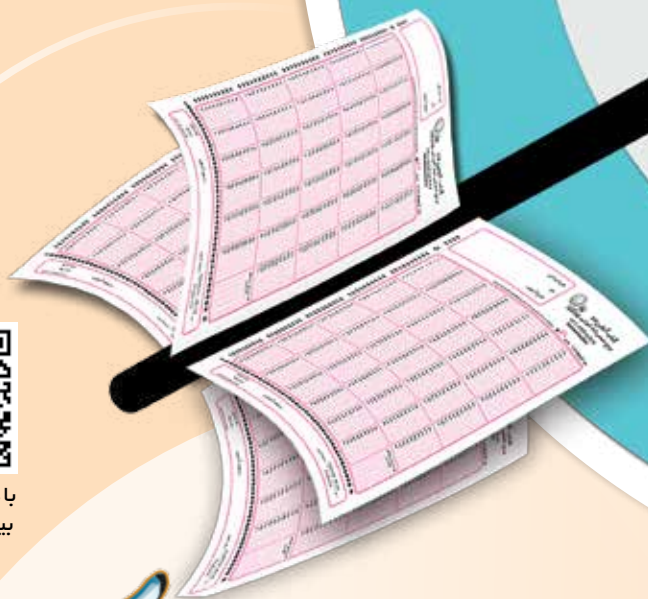
محیط را در سه بخش می‌توانیم بررسی کنیم:

۱. بررسی دبیرستان‌ها و هنرستان‌های موجود در دوره دوم متوسطه محیط زندگی.
۲. شناسایی رشته‌های تحصیلی - حرفه‌ای موجود در منطقه زندگی.
۳. بررسی امکانات و محدودیت‌های رشته‌های تحصیلی - حرفه‌ای موجود در محیط زندگی.

بررسی‌های مزبور بدین خاطر انجام می‌گیرند که امکان دارد در منطقه و محیط زندگی ما برای رشته مورد علاقه ما امکانات و مرکز آموزشی وجود نداشته باشد.



با هدایت تحصیلی
بیشتر آشنا شوید



لزوم شناخت نیازهای جامعه

خوب است شناخت نیازهای جامعه را به صورت پلکانی از پایین به سمت بالا بررسی کنیم:

پله اول: لازم است نسبت به شغل‌های موجود در هر رشته شناخت پیدا کنیم.

پله دوم: لازم است امکانات و شغل‌های موجود در هر رشته را در داخل کشور مورد بررسی قرار دهیم.

پله سوم: لازم است نسبت به امکانات و شغل‌های موجود در هر رشته در استان محل زندگی خود شناخت پیدا کنیم.

پله چهارم: لازم است امکانات و شغل‌های موجود در هر رشته را در منطقه محل زندگی خود بررسی کنیم.

اما مهم‌ترین نکته! ما با بالا رفتن از این پله‌های شناختی و با دو بال «شناخت خود» و «شناخت محیط و نیازهای شغلی آن» آماده پرواز می‌شویم. البته قبل از پرواز لازم است مکان فرود خود را مشخص کرده باشیم و خود را به دست باد نسپاریم و جوگیر سونامی‌ها نشویم.

چند سال قبل با تعدادی از دانش‌آموزان پایتخت‌نشین برخورد داشتم که بر اثر یک تبلیغات به دنبال رفتن به رشته «جوشکاری زیر آب» بودند. با هم به بررسی مراحل بالا برای این رشته پرداختیم و مشخص شد که برای ادامه تحصیل مجبورند به چند مرکز محدود در سواحل جنوب کشور بروند. برای کار هم باید در کشتی‌سازی و اسکله‌های حفاری داخل دریا و ... کار کنند. یعنی محل باند پرواز و فرود این رشته و حرفه در ساحل‌های دریاهاست!



۹ دی، روز بصیرت و میثاق امت با ولایت

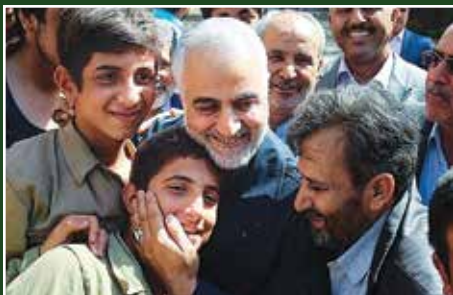
نهم دی، روزی است که مردم ایران نشان دادند دشمنان خود و انقلاب را به خوبی می‌شناسند و هرگز فریب حیل‌های دشمن را نمی‌خورند. در این روز مردم ایران بصیرت خود را به نمایش گذاشتند و نشان دادند در میان گرد و غباری که فتنه‌گران به پا کرده‌اند، هرگز نه راه را گم می‌کنند و نه دست از ولایت فقیه برمی‌دارند.

مقام معظم رهبری فرمودند: «اگر صدها بار هم برای نعمت هوشیاری این ملت سجدۀ شکر به جای آورده شود، باز هم کم است. حماسه‌ای که محاسبات دشمن را به هم ریخت؛ محاسباتی که با

همکاری و برنامه‌ریزی عده‌ای اقلیت در داخل از روی بغض و کینه شکل گرفته بود، اما در این روز حماسی یک بار دیگر امت اسلامی با بصیرت عمل کردند و دشمنان نظام مایوس شدند.»

(خبرگزاری شبستان، شناسه خبر: ۱۱۳۰۷۶۸)

بی‌گمان حماسه مردمی نهم دی ماه ۱۳۸۸ یکی از اتفاقات فراموش‌نشده‌ای است که باید همواره در حافظه تاریخی و سیاسی ملت ایران باقی بماند و چراغ راه آینده شود. روز نهم دی ماه در تاریخ انقلاب اسلامی با عنوان روز «بصیرت» به یوم‌الله تبدیل و ماندگار شد.



۱۳ دی، شهادت سردار بزرگ اسلام شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی

بدون شک شهادت تنها درجه‌ای بود که سردار حاج قاسم سلیمانی لیاقت و شایستگی آن را داشت. کسی که حتی نامش هم لرزه به جان دشمن می‌انداخت. شهادت حاج قاسم او را در افکار عمومی ایرانیان جاودانه کرد و این فرمانده غیور را به یکی از معروف‌ترین چهره‌ها در جهان تبدیل کرد. سردار قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس، و ابومهدی المهندس، معاون «حشد الشعبی»، بامداد جمعه ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸، در حمله موشکی بالگردهای آمریکایی به دو خودرو در اطراف فرودگاه بغداد، مورد هدف قرار گرفتند و به شهادت رسیدند.

ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، از همان روز نخست به دنبال ازین بردن اقتدار جمهوری اسلامی بود. او «توان هسته‌ای»، «نفوذ منطقه‌ای»، «قدرت پهپادی» و «ظرفیت‌های اقتصادی» را از اساسی‌ترین مؤلفه‌های قدرت ایران می‌دانست و به دنبال محدود کردن و مهار آن‌ها بود. به همین دلیل بود که آمریکا در اردیبهشت ۱۳۹۷ از برجام خارج شد تا بتواند فشار و تحریم‌های حداکثری را علیه ایران برقرار کند و با کمک آن‌ها، باعث فروپاشی اقتصاد ایران شود. او حتی امیدوار بود این فشارهای عظیم و بی‌سابقه در تاریخ بشر، موجب فروپاشی اجتماعی و تغییر حکومت در ایران بشود و اسرائیل نفس راحتی بکشد؛ اما در عمل این گونه نشد. ایران با وجود سنگین‌ترین فشارها به حیات خود ادامه داد. بنابراین آمریکا و اسرائیل تصمیم گرفتند علاوه بر گسترش و تشدید تحریم‌ها، دست به ترورهای هدفمند و هوشمند بزنند. با چنین هدفی بود که ترور فرمانده نیروی قدس و دانشمندان هسته‌ای و نیز ترور افراد مؤثر جبهه مقاومت در کشورهای عراق، فلسطین، لبنان و سوریه در دستور کار آمریکا و اسرائیل قرار گرفت. بامداد ۱۸ دی ۱۳۹۸ بود که سپاه پاسداران با حمله موشکی به پایگاه عین الاسد (نظامی آمریکا) در عراق وعده (انتقام سخت) از آمریکایی‌ها به تلافی شهادت سردار قاسم سلیمانی و همراهانشان را آغاز کرد.

دی ماه



لیلا جلیلی

۲۶ دی، فرار شاه

روز ۲۶ دی ۱۳۵۷، محمدرضا پهلوی، آخرین شاه ایران، تهران را به مقصد «آسوان» مصر ترک کرد. با اعلام این خبر از رادیو تهران، مردم در سراسر کشور به خیابان‌ها ریختند و جشن گرفتند.





۶ دی، شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) ۲۳ دی، ولادت ایشان، روز زن

حضرت فاطمه (س)، دختر پیامبر گرامی اسلام، بانویی پرهیزکار و با ایمان بود که زندگی زاهدانه و شخصیتش، به عنوان الگوی تقوا، قابل ستایش و احترام بسیار است. چه خوب است برای آشنایی با ابعاد وجودی و زندگی این بانوی بزرگوار، با بعضی از ویژگی‌های بارز ایشان آشنا شویم. بانویی که در طول عمر کوتاه خود، انسان‌هایی را تربیت نمود که نورشان جهان را روشن کرد. دربارهٔ مقام و منزلت حضرت زهرا (س) همین بس که خداوند در حدیث قدسی خطاب به پیامبر بیان می‌کند: «ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نمی‌کردم».

۲۳ دی تولد امام خمینی (ره)

زنده‌یاد سلمان هراتی در وصف امام خمینی (ره) سروده است: پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت بسیار بود رود در آن برزخ کبود اما دریغ زهره دریا شدن نداشت در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت گم بود در عمیق زمین شانه بهار بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت

آء علیهم السلام فاطمه الزهراء



۱۵ دی، روز خانواده

خانواده به مفهوم محدود آن عبارت است از یک واحد اجتماعی، حاصل ازدواج زن و مرد که فرزندان آن را کامل می‌کنند. در تعریفی دیگر، خانواده می‌تواند شامل افرادی باشد که برای هدف و منافع مشترک تلاش می‌کنند. در این صورت همهٔ ما مردم کشور عزیزمان ایران کنار هم یک خانواده هستیم. طبیعی است که هر خانوادهٔ درست و سالمی در سختی‌ها و ناملایمات کنار هم باشند و در مقابل خطرات از هم مراقبت کنند. چنین خانواده‌ای همیشه در بزنگاه‌های سیاسی راه درست را انتخاب می‌کند و درگیر بازی‌های دشمن نمی‌شود. البته این خانواده، فرزندان را چون سردار قاسم سلیمانی تربیت کرده است که راهشان همچنان ادامه دارد.

در ادامه اگر بخواهیم نگاه جزئی‌تری به خانواده داشته باشیم، می‌توانیم به مسائل و روابط نوجوانان عزیزمان با خانواده‌هایشان اشاره کنیم. اولین و مهم‌ترین عامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت، ویژگی‌های رفتاری و تغییرات دوران نوجوانی در خانواده است. دوران نوجوانی مرحله‌ای از زندگی است که نوجوان تغییرات جسمانی، شناختی، اخلاقی و رفتاری را تجربه می‌کند. درک و شناخت خانواده از این تغییر و تحولات مبنای سازگاری نوجوان و شکل‌گیری هویت پخته در اوست. هر قدر والدین بتوانند از نظر گفتاری و عاطفی ارتباط بیشتر و بهتری با فرزند نوجوانشان داشته باشند، روابط آن‌ها صمیمی‌تر و دوستانه‌تر خواهد بود.

در دوران نوجوانی ممکن است همین تغییر و تحولات و این عبور از کودکی به بزرگسالی، در خانواده شرایطی را ایجاد کند که والدین و نوجوان ندانند باید با آن چگونه برخورد کنند. نوجوانان باور دارند که دیگر بزرگ شده‌اند، اما پدرها و مادرها هنوز نگران‌اند و رفتارهای دوران کودکی را با آن‌ها دارند. در این میان بهتر است هم والدین و هم نوجوانان برای بهتر شدن روابط خانواده تلاش کنند.

اما شاید سؤال شما این باشد که: «من به عنوان نوجوان چه کاری می‌توانم انجام دهم؟» تغییر دادن والدین احتمالاً شما را دچار ناکامی و سرخورگی می‌کند. حتی تلاشی که برای تغییر پدر و مادر خود انجام می‌دهید،

ممکن است والدین را در مقابل شما قرار دهد. اکثر افراد تصور می‌کنند که پدر و مادرها حتماً باید انسان‌های کامل و بی‌نقصی باشند. این تصورها باعث می‌شوند که افراد در روبه‌رو شدن با نقص‌های رفتاری والدین خود احساس ناکامی و ناراحتی کنند. بنابراین برای اینکه در ارتباط با والدین خود تحت فشار قرار نگیرید، لازم است نگاه تازه‌ای به آن‌ها داشته باشید و این را بدانید که پدر و مادر نیز همچون دیگر انسان‌ها می‌توانند نقص‌ها و مشکلاتی داشته باشند. در واقع، حتی مهربان‌ترین پدرها و مادرها نیز با وجود اینکه هیچ‌وقت نیت بدی در مورد فرزندان ندارند، امکان دارد ناخواسته به آن‌ها آسیب بزنند. برای اینکه در این دوران حساس نوجوانی بتوانید نقش خود را در بهبود روابط خود با خانواده به بهترین شکل انجام دهید، توصیه‌هایی برای شما داریم:

با آن‌ها صحبت کنید

اگر احساس می‌کنید که والدین شما آن‌طور که باید با شما ارتباط خوبی ندارند، یا رفتار خاصی در آن‌ها باعث آزار شما می‌شود، به جای قضاوت کردن، انتقاد کردن یا واکنش نشان دادن احساسی، بهتر است که مشکل خود را با آن‌ها در میان بگذارید، دلایل خود را بازگو کنید و از آن‌ها بخواهید که دلایل خود را برایتان شرح دهند. به این ترتیب شما از فرو خوردن خشم یا ناراحتی در امان هستید. گاهی دلخوری‌هایی که بیان نمی‌شوند، در طولانی مدت باعث ناراحتی‌های فراوان خواهند شد و حتی ممکن است شما را از والدینتان دلسرد کنند.



در سه شماره گذشته چند میث کلی را مرور کردیم؛ مثل اینکه اصلاً نوشتن به چه دردی می‌خورد، چطور بهتر بنویسیم و چطور بهتر کتاب بخوانیم. گفتیم که نوشتن شکل‌ها و قالب‌های متفاوتی دارد و داستان‌نویسی فقط یک شکل از نویسندگی است. مثلاً کسی که برای یک وبگاه (سایت) محتوای متنی تولید می‌کند و مقاله‌های علمی یا تبلیغاتی می‌نویسند هم نویسنده است، ولی داستان‌نویس نیست.

در چند شماره آینده می‌خواهیم فقط درباره داستان‌نویسی صحبت کنیم. البته دنیای داستان‌نویسی آن‌قدر گسترده است که برای شناخت آن باید سال‌ها وقت بگذاریم و کتاب‌های زیادی بخوانیم. فعلاً فقط می‌توانیم به چند سؤال مهم جواب بدهیم و به اشتباه‌های رایج داستان‌نویسان نو قلم اشاره کنیم.

داستان

نویسی

مهارت
نویسندگی

اصلاً داستان چی هست؟

چه سؤال سختی! از آن سؤال‌هایی که به نظر ساده‌اند، ولی جواب‌های زیادی به آن‌ها داده‌اند. مهم‌ترین اشتباه نویسندگانی نو قلم هم در این مورد است. یعنی متنی می‌نویسند به خیال اینکه داستانی نوشته‌اند. ولی چیزی که نوشته‌اند در قالب داستان نیست. یا قصه است، یا متن ادبی، یا خاطره و یا ... خلاصه هر چیزی جز داستان. ما اینجا فرصت نداریم که تمام قالب‌های دیگر را بررسی کنیم. درباره داستان حرف می‌زنیم و سعی می‌کنیم مرزهای قالب داستان را مشخص کنیم.

■ در داستان حتماً «تخیل» وجود دارد. یعنی حتماً بخشی از داستان - یا تمام آن - ساخته و پرداخته خیال نویسنده است. متنی که در آن تخیل نباشد، یا خاطره است، یا تاریخ و یا ...

■ در داستان عنصر «تعلیق» را داریم. یعنی وقتی داستانی را می‌خوانیم، مرتب از خودمان می‌پرسیم که «بعد چه می‌شود؟» و آن‌قدر برای دانستن سرنوشت آدم‌های داستان کنجکاوی می‌کنیم که به انتهای متن برسیم. هر چه نویسندگانی توانا تر باشند، بهتر می‌توانند خواننده را درگیر کند و او را تا انتهای داستان بکشاند.

■ در داستان جزئیات اهمیت زیادی دارند و روایت را پیش می‌برند. بله، در داستان هر چیزی مهم است. همه رفتارهای آدم‌ها، فضا و محیط اطراف، تک‌تک کلمه‌هایی که آدم‌ها می‌گویند،

بوها و صداها، وسایل و ... خلاصه تمام کلمه‌ها در داستان اهمیت دارند و نویسنده باید به آن‌ها فکر کند.

■ داستان حتماً خواننده را احساساتی می‌کند. یعنی خواننده در پایان داستان یا خوش حال است، یا غمگین است، یا ترسیده است، یا از یک کشف تازه هیجان‌زده است. چون داستان یک متن ادبی است و این قدرت را دارد که احساسات خواننده را تحت تأثیر قرار دهد.

شناخت مرزهای داستان بسیار مهم است. بارها دیده‌ام، کسی یک متن ادبی یا یک خاطره می‌نویسد و آن را در کلاس و برای یک استاد داستان‌نویسی می‌خواند و منتظر است که تشویق شود؛ در حالی که اصلاً داستانی ننوشته است.

موضوع‌های داستان را از کجا بیآوریم؟

این اولین مشکلی است که در ابتدای راه داستان‌نویسی با آن مواجه می‌شوید. اما نگران نباشید، این مشکل همه نویسندگانی است. هر چه تجربه بیشتری به دست بیآورید، در موضوع‌یابی هم ماهرتر خواهید شد.

در ابتدای راه داستان‌نویسی حتماً از چیزهایی بنویسید که می‌شناسید. سراغ آدم‌ها، فضاها و اتفاقات غریبه و جدید نروید. چون همان‌طور که گفتیم در داستان جزئیات اهمیت زیادی دارند. چطور می‌توانید جزئیات شهری را توصیف کنید

موضوع نویسی

پاسخ سرگرمی

۱ شکل ج
در این شکل سه سفید و یک سیاه در سمت چپ و سه سیاه و یک سفید در سمت راست قرار دارد. در حالی که در سایر شکل‌ها برعکس است.

۲ $۹۳ - ۲۵ + ۶۸ - ۱۷ \times ۴$

۳ عدد صفر
اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که حاصل جمع عددهای هر کدام از شکل‌ها ۸۹ است.

۴ قطعه د
اگر به نحوه قرار گرفتن عددها در ردیف‌های افقی و عمودی نگاه کنید، در ردیف افقی به صورت: $۲+۳+۲$
و در ردیف عمودی به صورت: $۳-۲+۳$ است.

۳	۸	۴	۹	۶	۵	۲	۱	۷
۲	۶	۱	۸	۷	۳	۴	۹	۵
۱	۵	۷	۳	۹	۶	۸	۲	۴
۸	۹	۶	۴	۲	۷	۵	۳	۱
۷	۲	۳	۵	۱	۴	۹	۶	۸
۶	۷	۸	۱	۴	۲	۳	۵	۹
۵	۴	۲	۷	۳	۹	۱	۸	۶
۹	۳	۵	۶	۸	۱	۷	۴	۲
۴	۱	۹	۲	۵	۸	۶	۷	۳

۶ $۱۵۵ \cdot ۷$
هر کدام از عددها در عدد سه ضرب شده است.

۷ $۱۱ \times ۶ + ۱۱ = ۲۴$

۸ عدد ۱۶ برای هر دو جای علامت سؤال.

$۷ \times ۴ = ۲۸$ و $۲ \times ۸ = ۱۶$
 $۸ \times ۲ = ۱۶$ و $۱ \times ۶ = ۶$

۹ $۴/۵$ در هر چهار بخش این دایره حاصل جمع عددها از حلقه‌های بیرون به سمت مرکز دایره نصف شده است.
 $۹ = ۶ + ۳$ و $۱۱ + ۷ = ۱۸$ و $۲۴ + ۱۲ = ۳۶$
بنابراین نصف عدد ۹ هم می‌شود چهار و نیم.



که هیچ وقت آن را ندیده‌اید؟ یا مسئله‌ای را خیلی دقیق برای خواننده شرح بدهید، در حالی که با گوشت و پوست خودتان آن را حس نکرده‌اید؟ یکی از اشتباه‌های خیلی رایج داستان‌نویسان جوان این است که بلندپروازی می‌کنند. تصور می‌کنند اگر از اتفاقات عجیب و سرزمین‌های دور بنویسند، داستان بهتری نوشته‌اند. در حالی که بهترین موضوع‌ها اطراف خودتان هستند؛ در خانه و روستا و شهر خودتان؛ در زندگی، نزدیک‌ترین آدم‌هایی که می‌شناسید؛ اصلاً در درون خودتان.

برای خواننده تصویر کرده است. از کجا شروع کرده و چگونه تمام کرده است. و به این فکر کنید که اگر شما بودید، با آن موضوع چه می‌کردید. داستان جدیدی بنویسید؛ البته به روش خودتان. بعد مقایسه کنید و نقاط ضعف خودتان را بیابید. در سن و سال شما داستان‌های کوتاه آنتوان چخوف بهترین گزینه‌اند. چخوف نویسنده بسیار بزرگی است که همیشه می‌توانید از داستان‌هایش درس بگیرید.

چطور موضوع‌هایمان را به داستان تبدیل کنیم؟
تمام هنر داستان‌نویس همین‌جاست. نویسنده خوب می‌تواند از یک ایده ضعیف داستانی فوق‌العاده بنویسد. نویسنده ضعیف هم ممکن است بهترین موضوع‌های داستانی را خراب کند. کلید این مسئله «تجربه» است. هر چه بیشتر داستان بنویسید و داستان‌های خوب دنیا را بخوانید، در این کار ماهرتر خواهید شد.
وقتی داستانی درجه یک از نویسنده‌ای بزرگ را می‌خوانید، به آن فکر کنید. آن را چند بار بخوانید. ببینید نویسنده با موضوعی که داشته چه کار کرده است. چگونه آن را

برای تبدیل موضوع‌ها به داستان، شناختن عناصر داستان هم خیلی اهمیت دارد. مثل چه چیزهایی؟ مثل پیرنگ، شخصیت‌پردازی، توصیف، دیالوگ، زاویه دید، شروع و پایان، کشمکش و ... درباره هر کدام از این‌ها می‌توان مفصل صحبت کرد، ولی فضای محدود مجله اجازه این کار را نمی‌دهد.
در شماره‌های بعد سعی می‌کنم درباره مهم‌ترین عناصر داستانی صحبت کنم و باز از اشتباه‌های رایج نوقلمان برایتان بگویم.
بقیه‌اش را باید خودتان در کتاب‌های آموزشی بخوانید یا از معلمان داستان‌نویسی یاد بگیرید.

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۵۹۶

قیمه نثار

مخصوصه شیخان

- مواد لازم: (برای سه نفر بزرگسال)**
- گوشت گوسفندی بدون استخوان: ۲۰۰ گرم
 - برنج: سه پیمانه
 - پیاز: یک عدد متوسط
 - رب گوجه فرنگی: دو قاشق غذاخوری
 - روغن سرخ کردنی
 - دارچین، پودر گل محمدی، زنجبیل، پودر فلفل قرمز (پاپریکا)، زردچوبه، نمک (هر کدام یک قاشق چای-خوری).
 - خلال پسته، بادام، پوست پرتقال، کمی شکر و گلاب



طریقه پذیرایی با قیمه نثار

بعد از پختن برنج و خورشت، ابتدا داخل دیس را با یک لایه برنج می پوشانیم. روی آن خورشت آماده شده را به عنوان لایه دوم قرار می دهیم، لایه دوم برنج را روی خورشت می ریزیم و روی آن را با خلال آماده شده تزئین می کنیم.

طرز تهیه

- برنج را می شوئیم، کمی در آن نمک و آب می ریزیم و کنار می گذاریم.
- پیاز را به صورت نگینی یا رنده درشت خرد می کنیم.
- پیاز خردشده را داخل قابلمه ای در کمی روغن تفت می دهیم.
- زردچوبه را به آن اضافه می کنیم و آنقدر تفت می دهیم تا پیاز نرم شود.
- گوشت تکه تکه شده را اضافه می کنیم و هم می ریزیم.
- بعد از آنکه کمی سرخ شد، رب گوجه را به آن اضافه می کنیم.
- وقتی بوی خامی رب گوجه گرفته شد، دارچین، پودر گل محمدی، زنجبیل، و پودر فلفل قرمز (پاپریکا) را به آن اضافه می کنیم.
- بعد از آنکه مواد کمی سرخ شدند، سه لیوان آب جوش به آن اضافه می کنیم.
- در قابلمه را می گذاریم و قابلمه را روی حرارت کم می گذاریم تا خورشت به آرامی بپزد.
- خلال پوست پرتقال را کمی تفت می دهیم.
- سپس به آن زرشک شسته شده می افزاییم و بعد از اندکی تفت دادن مقدار کمی شکر به آن اضافه می کنیم.
- خلال پسته و بادام را به آن می افزاییم، حرارت را خاموش می کنیم و کمی گلاب در آن می ریزیم.
- برنج خیس خورده را دم می کنیم.

با هم آشپزی کنیم



مریای هوپج

و پوست پرتقال



با هم مریا بپزیم

طریقه آماده سازی خلال پوست پرتقال

● قسمت سفید پوست پرتقال را از قسمت نارنجی رنگ جدا می کنیم. ● قسمت نارنجی رنگ پوست پرتقال را به صورت خلال برش می زنیم. ● خلالها را خشک می کنیم. ● بعد از خشک شدن خلالها، سه بار آنها را در آب می ریزیم، می جوشانیم و آبکشی می کنیم تا تلخی شان گرفته شود.

مواد لازم

- هوپج: یک کیلوگرم
- شکر: یک کیلوگرم
- خلال پوست پرتقال: یک لیوان
- وانیل: یک قاشق چای خوری



فوت آشپزی

- یک لیوان آب سرد به همراه بیخ آماده می کنیم.
- یک قطره از شیره مر بار را داخل آب بیخ می جکانیم.
- اگر خوب پخش نشد و انسجام خود را حفظ کرد، یعنی مریای ما آماده است.



طرز تهیه

- هوپج را می شوئیم، پوست می گیریم و رنده می کنیم. ● آن را داخل قابلمه مناسب می ریزیم و روی حرارت کم قرار می دهیم. ● بعد از پنج دقیقه دو پیمانه آب به آن اضافه می کنیم. ● حرارت زیر قابلمه را زیاد می کنیم تا بجوشد. ● شکر را کم کم به آن اضافه می کنیم. ● بعد از به جوش آمدن، خلال و وانیل را به آن اضافه می کنیم. ● قابلمه را به مدت یک ساعت روی حرارت ملایم قرار می دهیم تا جا بیفتد.

نوش جان



ایران ما

متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

چورچین کاشی‌ها

زمانی گنبد، طاق، دیوارها و تمام بدنه مسجد کبود پوشید از کاشی‌های با کیفیت و رنگارنگ بود. تعدادی از بهترین کاشی کاران ایرانی دور هم جمع شدند تا قطعات ریز کاشی که البته بیشتر آن‌ها آبی رنگ بودند را مانند یک چورچین (پازل) کنار هم بچینند و مسجد و مکانی شایسته نماز گزاران آماده کنند. هنوز می‌توان بخشی از آن کاشی‌های خوش رنگ و براق را که بر اثر زلزله بزرگی ریخته‌اند، بر بدنه مسجد یافت. در همین عکس هم می‌توان بخشی از کاشی کاری تاریخی مسجد را بر بدنه آن دید.

ترکی یعنی صاحب گوسفندان سیاه. آن‌ها که شغل آبا و اجدادشان چوپانی و دام‌داری بود، با ساختن مسجد زیبای کبود نشان دادند، وقتی قصد کنند بنایی زیبا بسازند، به‌خوبی از پس آن بر می‌آیند. مسجد کبود یکی از عالی‌ترین نمونه‌های کاشی کاری در معماری ایران است.

به کار رفته است. مسجد کبود ۶۰۰ سال پیش با پیگیری‌های همسر و دختر **جهانشاه** - قدرتمندترین پادشاه حکومت قره‌قویونلو - ساخته شده است. قره‌قویونلوهای ترک زبان برای مدتی بر بخشی از شمال غربی ایران، ترکیه، آذربایجان و ارمنستان حکومت کردند. قره‌قویونلو در

خانم **دیولافوا**، مهندس فرانسوی که ۱۴۰ سال پیش در یک سفر تحقیقاتی و باستان‌شناسی به ایران آمده بود، وقتی با ویرانه‌های مسجد «جهانشاه» تبریز روبه‌رو شد، آن را «مسجد آبی» نامید. این نام یا نام امروز آن، «مسجد کبود»، به‌خاطر کاشی‌های آبی‌تیره‌ای است که در بدنه و ایوان آن



یک اتفاق آبی

ایوان سرسخت

این ایوان آبی رنگ، یکی از سرسخت‌ترین و مقاوم‌ترین بناهای تاریخی تبریز است. زلزله‌ای که ۲۴۳ سال پیش به جان شهر تبریز افتاد، یکی از ویرانگرترین زلزله‌های تاریخ ایران است. تقریباً بنایی در تبریز نبود که از شر این تکان در امان بماند. در اثر این زلزله حتی برج و باروی مستحکم شهر و تمام طاق و گنبد و دیوارهای مسجد کبود ویران شدند. در این میان تنها عضو مسجد که مقاوم بود و سرپا ماند، همین ایوان آبی رنگ و ورودی آن بود.



مسجد کبود ←

این مسجد از نظر نقشه یک اتفاق متفاوت در معماری مذهبی ایران است. کمتر مسجدی را می‌توان در ایران یافت که مانند مسجد کبود تبریز، کاملاً سرپوشیده و بدون حیاط میانی باشد. مسجد کبود به خرج جهان‌شاه قراقویونلو* و به سلیقه و همت همسرش خاتون بیگم ساخته شد. جهان‌شاه و خاتون بیگم خیلی به این مسجد علاقه‌مند بودند.

کاشی‌های خواندنی →

کاشی در بناهای ایرانی فقط تزئین‌کننده سطح‌ها نیست، بلکه از بنا در برابر باران و فرسایش هم محافظت می‌کند. بنای کاشی‌کاری شده معمولاً از محلی که کاشی‌های آن فرو ریخته است، دچار آسیب می‌شود. در تزئینات کاشی نکته‌هایی برای تماشا و البته کشف کردن وجود دارند. مثلاً در کتیبه‌ها و نوشته‌های کاشی‌کاری ایوان مسجد کبود می‌شود آیات قرآن، نام‌های خداوند، تاریخ ساخت بنا و حتی اسم خطاط کتیبه‌ها را خواند.



* از قبایل ترکمان و مسلمان بودند که در فاصله سال‌های ۸۰۹ تا ۸۷۲ بر شمال غرب ایران حکومت می‌کردند.

کاشی معرق ←

کاشی‌سازان و کاشی‌کاران مسجد کبود بیشتر از روش «کاشی معرق» برای تزئین آن استفاده کرده‌اند. در این روش ابتدا طرح کلی کاشی توسط طراح ترسیم می‌شود. سپس طرح به جزئیات بسیار کوچک و ریزی تقسیم می‌شود. کاشی‌ها بر اساس طرح خردشده تراشیده و ساخته می‌شوند و در زمان نصب کاشی‌کار قطعات ریز کاشی را روی بدنه بنا در کنار هم می‌چیند تا چنین ترکیب زیبایی که در تصویر می‌بینید، شکل بگیرد.

خون تو ای سردار
جاری تر از رود است
دریا نمی میرد
مرداب نابود است

دادیار احمدی



پیشنهاد سردبیر،
پویشتی جذاب

